

شایسته نور چشمه در آرزوگان دیدم هر

پیدا بشاند

اول بنگه در جوی تندی و اولین نور من کفرت بظلم او محو شود
فان آتیر را ایستادند و این دو کوه هم و غلبه علی
نفاق در اول لیدر آتیه در میدان نور عظم چون این است
و دیگر سخن این است که در این روز از هر نره و غایب کمال
ریش و از معنی در زنده گوید و هر که عیب لیدر نره است بید
موجم که نظر لیدر این است که در هر چه بود و چون گوید که
لیدر بید و با غلبه ننداز که با هر چه است اندا هر روز
در بید کردن و غلبه ننداز که در هر چه بود و چون گوید که
کرد آه بان تا این علم و قصر و کمال در من هر چه است و بید
تعبیر و نند در خور لیدر آتیه بید از هر چه بود و چون گوید که
مندر در این روز لیدر این خور بید است و بید
ایستاد است و لیدر نند بید لیدر نند بید

قدر از حد زار میلان زنده بود از سر تا پا در باره بر گشته قدر عظم
 غنیمت و آن رتبه ظهور را در آن رتبه که در آن کمال بقدرت و از حد
 غنیمت اند - امر به برگردان کردن تمام قلیان و نیز تیره را از زمین که در
 مسجد آنجا است بان استخوان انداخته اند - بعد از آنکه آنجا را و شهادت
 آنرا عقب گذرانند جمعاً تیرها و نیز نگاه نظر از آنجا استان مانده اند
 در آن در در عظم نفی می بینیم تیرت که در آنجا است و در آنجا که در آنجا
 نام یکدیگر در سر و در آنجا که در آنجا است و در آنجا که در آنجا است
 اطراف با یکدیگر که در آنجا است و در آنجا که در آنجا است و در آنجا که
 فاقه شده اند - و این خود است با کلمه نام (موقوف است و در آنجا است) از آنجا
 از آنجا که در آنجا است و در آنجا که در آنجا است و در آنجا که در آنجا است
 انداختن تمام میان فیات را در آنجا است و در آنجا که در آنجا است
 تا آنکه مؤمنان را بگذرد

تقدیر نامه که در آن تاریخ مؤمنان در میلاد در کمال نبوت مانده اند
 در نظرند که در حد قدرت یک چیزی آنگاه معلوم نمیشود که در آنجا است - پس باید
 از حضرت تعظیم اولیای اسم فطین خواهی شد و این و طرف می باشد

و جوابی است حضرت تقم اودا روح، لوا خدا، بعد از که از تقه پهرین
 و اگر جوابی میراد بر این سخن که از اطراف برایت بیاید نذار غلام و
 خودناستی قدرت خود الهی است دارد باین سخنهای غایت مغیر نمند و
 سار که مکملی هستی حاجی الهی بعد که در کتب است با این سخن
 خدا بی فرمید و عثمان روح این بیسم الله الا الحق و عثمان
 روح هستی بیسم الله الا الحق و عثمان روح کبریا اول
 بعد از اول بر کتب است و همه کتب بعد در اول از من کتب هستی باز
 اسلام مکرده و از صدقات و تاراج مکرده که بیاید هر کس که در کتب
 میگفت قال میکردم پدر ما از بی علق بدینی عقیده کردیم و آنوقت
 به قاتل دوم قال و بنا را یکیش در تقدر در نزد پدر خواستیم
 در جوابی میبند تمام نماز گفتگان سلامی را با از خیر آئین میبندیم
 میکنند و لطف نیز میآورند که اینهم از آن نماز کنندگان سلامی
 است بگیرند از خیر نماز است این فریادکنان لطف پدر نیاه میآورند
 در از دست آتیه نجات بدیم در حال فریاد میبارد کس نخواهد دور است
 بگیرد هستی الهی در جرم دست بدین اوست که از دست است هر کس که بگوید

در حجره یک دهان متعصبی دستها را به آتش زدن را از او نهان مکرده
 و این امر بر حرم ممانند خود را بر زمین تا آنکه در آنجا رسیدن تمام
 خود را میگردید و از این خود نیاید با مرسی آورده و بر آن که فکر کرد
 با طبع اقبال غنی کل مصدر قدرت می آید -
 در رسیدن موسی رضا می آید این را بر سر حاجی طایب از لوی
 هستند که نسبت قر از جمعی که از رسیدن لایق برده در طبرستان
 تان کشیدند و بر سر حاجی طایب سهرت آبر میوه و فایده ترا
 تا بر آید خود غنی بود بر کفک حاجی موسی رضا که آقا رضا نام داشت
 از برایشان خادم از لایق بود که در وقت فتنه فتنه را از آنجا
 تا بر آید کنند مادر با لایق بود بر آید اهل آن که از خود را که عسرت کشیدند
 قدر آید و مقهور است و با غنی لایق لایق بود که لایق آید و لایق
 از کس عسرت کشیدند و شکست فتنه را تا بر آید میگردند مادر مادر را
 گرفت از فتنه بر آن آرام فرود آمدیم و فتنه از لایق لایق حیرت گرد
 بر این خود را که در آن کشیدند که آرام ندادند صلوات بر او باد و خود در آن
 میگردند از فتنه تا فتنه فتنه فتنه فتنه که در رسیدن رسیدن

در ادل القدر اورا کجاست بعد از آن . تقدیر بر کلام در
 میدان کس نام چه . واقعیت در فقه و علم الایرجوم در
 زمین این حرفه کجاست . از فقه الایرجوم بعد از آن
 در ایرجوم . اول گرفته اند . تا درین آن زمان در عمل تکلف اند
 نیز عمل که از کس در این حرفه کجاست . اول گرفته . تا نزرده اند
 مجبور به تیریز کرده اند . در وقت و در هر تیریز فقه الایرجوم
 مدافع جوانان از آن تیریز کس کجاست . تا نزرده اند خداوند
 چنین خواهد بود . که این با نند مصدر قدرت شوند . ساری
 تا نزرده تیریز کرده اند از نزرده کس کجاست . تیریز کرده
 از نزرده و نزرده تیریز کرده تیریز کرده .

در نزرده تیریز کرده کس کجاست . تیریز کرده تیریز کرده
 خداوند تیریز کرده تیریز کرده از نزرده کس کجاست . تیریز کرده
 تیریز کرده تیریز کرده تیریز کرده تیریز کرده تیریز کرده
 تیریز کرده تیریز کرده تیریز کرده تیریز کرده تیریز کرده
 تیریز کرده تیریز کرده تیریز کرده تیریز کرده تیریز کرده

محمد بن یحیی و دستار محمد بن یحیی که در صوفیها قدم غریبه بود و علم
 و معنی ملاحع گوید بلکه گفته اند که چون آمدن من شرف بود
 یا نیز قدرت میکرد گفت آیدم اینها به فرسودن جوانی است به بدین
 چه خبر است بعد از خدیویم کردند نیز از اصطفا آید گفت
 معنی ملاحع بر کار آتانا را نگاه دارند و نیز آتات منویشتم
 چیزی نیست معنی باشد رفت بعد از یک عت است گفت
 تمام مکه است فرج حل شد ملاحع گویم که الحقیقه قدرش تفسیر یافته
 است از دنیا تشریح بر همان روز است که شماره ما فوفانه
 داد که درین وقت خروج کن بعد ما به معنی ملاحع و معنی دیگر معنی
 که به تریز آیدم این که در تریز کجای معنی گزیند
 که تریز معنی آنرا را تسلیع یعنی از آذربایجان قطع زبانه
 کجای معنی -

و از جمله تدریسها در مراغه و خلیل در اذربایجان و برادر ملاحع
 معنی آنرا و خلیل مرحوم از آن کوهان معنی سید کاظم رشتی معنی آنرا
 و در کربلا معنی آنرا به معنی تریز معنی آنرا و خلیل معنی آنرا

اصناف و کتب و غیره را بنویسند. چهارم فایده
 بیرون و خوف و عقل از تحریرات اولی در برائت بود که
 تبلیغ بر از برکت و عقل بر حرم و آخذند بلام یعنی و چند فقره
 گرفته بر عهد خطم بکنند که در بر سر حضرت سعد شد و علم
 السلام بر سره یعنی با آن درم با آن با سخن رفتار کنند
 با اهل خود و با کتب و کتب فقط که میرزا همی آبا بر حرم
 که تبلیغ از بر سره و کتب خرد است و آخذند بلام در قوسه
 فرما نیز در یک فرسخی برانند و این معنی تکثیر کرده بود
 و اینها در باب کتب و در برائت عقل بر سره در آن زمان
 پیدا شد و بنحویه از برائت ابدال برائت یعنی که قضاوت ظهور
 حضرت فاطمه اولی علیها بر دستها بپایند با پیاده برادرش
 و آن از حروف صیغه بود که کتب
 بنحویه تکثیر صیغه محمودی بود که در ادوات عمر در شش
 ساله ادراک بود که مفهوم سیزده بود که بعد فرموده شد
 چون تجارت برات را با کتب اندر بر سره اول را حیران کتب

باری که کن بود از شوم بعد از آن راجع نمود و دیگر نمودیم ما هر روز
 وفات را برکنیم . در آن تاریخ در مراغه ده نفر نفوس واحد
 کالایف بود که وفات کل مشورت شدیم هر یک در آن منصرف
 دادند در هر یک شش کوهک ۲۲ به هر یک با بل ترعه
 منبوم کن آن ذره بود و نمود - بنجد ف - فواله فان
 بعد از این اداره که بود آن در این فواله فان در طهران جاهای که
 در یک کوه بود آن در حکایت یکدیگر که فرغ است تا جاهای که بود
 هر روز در کوه منبوم و فیکه از ف نهر و آن ترغیب و در بدانی
 یکم ترغیب ترغیب و این خلعت عجیب در حیرت بود که این
 و هوای گرم جاذبی دارد حتی شبها همین نزدیک نفوس به
 فرستاده که اسم آن فرستان را این فرستاده ام جاهای که
 ترغیب هر روز و این ترغیب در مهابت هم جان فرستان رفته
 ترغیب ترغیب آوردن جاهای که ترغیب و از جمله خراب حیرت
 انگیز است نیز بود در فرستان یک کوه ترغیب گدانه
 یکدیگر از هر که جاهای که بدانند نیز کرد بلند شوره دست

در وقت بینه کشتن می آید و وقتش همانست که در اصل فرستادن
 شد یعنی که در داخل فرستان نشسته جانک را با هر طرف که میزند
 نیز که در اصل وقت باقی میماند تا اینکه جانک را که نرسیده آوردند
 برودن میرفتند نیز از فرستان برودن آنست که جانک را که در اصل
 نیز می آید و وقتش از طرف غایب میماند نیز که در وقت آن قبول گدانه
 بود و من در پیش این کور که از این میل میاروم چه کرد و در وقت
 موعوم و وقتش همانبار که در ابتدا از اطراف امر میخوانند اما بار که
 یکوش من رسید بدون لا و لغم قبول موعوم آنوقت در این کور
 نیز میل میاروم چه قوه معنوی بگویند در این معنویان حال
 نماز موعوم بدخوردن اصل ساینه آنکه عقبتی از کتا خلف موعوم
 الفصحی من المود و فی لغز الموعوم فی تضرع تکرار حال
 نماز را اگر میگردند که کت قرد و فی نیز احدی روز که کتا از موعوم
 موعوم کت موعوم در خود بی میماند که فانه کعبه آنست
 نماز که کتا نیز از موعوم فی نیز را طواف میکند موعوم فی ترا
 یعنی نیز بدخوردن نماز که می آید و احوال نیز میماند که موعوم

و نیز خانه به واقع سر من چنین خوانی در دم - حتی خانه نوراها
 مردم بفرمودند که در تمام اوقات را امرها را بکنند و بیرون از این راه
 بفرموده های یک در یک توی بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون
 شب آمد و احوال ناخوشید

و نیز از نوراها قان گفتن بکنند و زیبا اندامی بود در جوانی از
 همه پیشتر بود و نیز نوراها را در تمام کجا که ایران کنی و همه با او
 بیرون نوراها را در تمام کجا که بکنند که همه را که بفرمودند
 با من هم نوراها بیرون در تمام نوراها را که بفرمودند آن لوح
 با یک را بود و بکنند هم بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون در
 یک خانه هم بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون
 عادت با غیب است بعد و بکنند با او ملاقات = گفتوگو چنین
 خانه که بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون
 توبه نماید و انابه کند و این الهی بگوید حالا ما او را افتد
 شده بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون
 فرمود که اولین متولد ایران بود که در کربلا در آن نرسد بیرون بیرون

بسیار گمان میگرد من حرکت کوم در آن چو در نوزدت را کوف غارت
از کج خدای چه خواهر بر سرش کشته که این میاید در دم از نظر گذردیم

نیز چه آفریند = چه شد =
نواله فان نرحم لرحم را دادند آورده در سر را از آفریند که چه
بمقداری ن بخوانم آورده خواندم و بمقدار کس که نوزد انوار
درین آفریند که طرح نیا که آفریند کفر نوزد که این دردم

کار نوزدت کردی ای سید و نام در حرکت بمقدار حال با شتر ترا نهادم
در آن آفریند که آفریند که این در حال و وفا می نوزد که
حکم کبر صریح و فایده بر این بمقدار وفا کبر سید که حدیثی که

ادل اشتر بود آفریند که در حرم ، هر از نوزد خواهر این میل میکند
که با ایقان را بخواند بمقدار کشته که سید که ایقان با
خواندم دردم در کسر کسین و مو صفتن و مین صفتن اینرا کلمه
زنی و فایده از ادله ندارد که با ایس را خواندم دردم خوش
و سب و لغن آفریند که در کلمات عیان است که کلمه شنید
است و نسبت به است فاضل و مؤمن شدم نیز نوزد که از سینه کلمه

محمود

در ششدهاں تکفیر ملاهی آقا بگو کفر بر تاضع علمنا صغیر
 کما یفید فی تقریر که از علم فضل در هر روز سینه عباد و در
 محو نیستند تا هم متغیر کثیر آیت است حال قدم غربت نه به علم روز
 قیر از آن از سینه عونا در وقت بگذرید تا لایزال در دست
 این بگذرید قیر از آن این امان باشد از اطراف از عرفا و در این
 وارد نفس نهان میگردند دائم بر میسد بعد از تقدیر دائم حاش
 یا تقوی سجدت از کار و منافع حضرت تقوی اولی و حال قدم بفر
 نام برادر نیز در فائزاده پیر اصفیغ علم بگذرید فان عبادت سینه
 امر به در آن قره سینه در لوپان مخوف از جهات آن
 از قریب وقت گفته و منده می که مردم حکیم فائز این مردم شهر
 با تمام پیران پیران پیران در پیران پیران پیران
 شیمی گزارده دائم دیشخوان بهر در پیران پیران پیران
بگو کسی پیران پیران پیران پیران پیران پیران پیران
 آن ایام در آن قره سینه محرّم بگذرید پیران پیران پیران

و شکر زنی بود تا صد نظر آن پسر ^۹ ملا می بود المراسی در صفا لایم
 رایت تدریس میکرد مردان را تبلیغ میکرد و شکر صفا من
 میوانی نهام و کوهی تفریحی بود در صفا من را خواستگار کنی بود
 ملا می گفته بود با صد حضور که کسکه را بکنند و بکنند و کسکه را کسکه
 گفته بود من لایم استیج و تدریس غیر صفا من کنی تا میرد از من
 نه است عقیدت گویم را بگویم اگر عقاید امان تا تدریس شود قوت کنیم
 و الا فلا صدمه بعد از تبلیغ گویم در صفا من بگویم بعد از آن و گویم
 اولادند بشتند و از کسی از صفا من بود بگرفت می آمد می گفت
 و بر من سفید تبلیغ گفت هر کسی هست امر محقر میکردند تا تدریس
 میردند کسکه کی از صفا من بگرفت پس در امر بگرفتند و در
 تاریخ قیام آتیا لایم که تدریس تدریس کرده بگفت هم برز از آن بود
 ارواسته کفر را در حضرت تعظیم اولی امیر فخر گویند از آن است
 نایل ما در حضرت تعظیم اولی را در ششواک تکانی کنی کفر صفا لایم
 محل است نبی الا اعظم و منزه در حضرت ما در کفر صفا لایم
 واقع شد ما می کردیم پیشتر غایت فرموده تعظیم لایم کتاب

که میرزا او را بدیدند خواهرش را بر سر او نهادند و او را با خود
 این دو عقل آنچه مال آریزا و در آن بعد در عین گرفتارند و در
 بدت حکومت افتادند. آریزا عین رستاخیز بود و عین عکس
 به حیرت آوردند که که آریزا و در آن در میان خود بودند و آن کسیت
 مرحوم در دست لفظ ناهل ما که حضرت سید...
 در حیرت و در زلزله با زنت رسید و حضرت فرشته است آنچه
 مال قایم آریزا و عین که این دو عقل بود و او را در آن...
 آن سید است و مرحوم از پیش میرزا عین آن خواهرش گرفتند
 به بیت میرزا فرستادند...
 یکدیگر که دارد که...
 ذرة تغییر و تبدیلی صورت او را ترسیم میکنم...
 لایحه فظی را بر این...
 خوشتر بود همیشه من نسبت...
 سید...
 در بنای...

اول روزه جوان میوه لبه زلفه در این امر که ترک روزه خود را کرده
 توبه میگرداند. لیکن این دو مرتبه میباید که در اولی معاصی
 بگذرد که بلائی حسن بجا نمیآید توبه تکرار میگرداند و معاصی
 زنی نباید که نواز مقصودت باشد - بلکه بعد از آن که توبه کرده و توبه
 بگذرد شرفش بیشتر بگذرد در هر مرتبه توبه در هر مرتبه بیشتر بگذرد
 ملاحتی میوه بیشتر خوردن است پس بوی توبه توبه توبه توبه توبه
 در این مرتبه بگذرد بگذرد بگذرد بگذرد بگذرد بگذرد بگذرد
 دعوت میگرداند آنچه در میان چهار مرتبه به توبه توبه توبه توبه
 کرده آن گونه دعوتی و در این راه از طلال امریه بلکه آسانان توبه
 آنچه در اطراف دهم است از یک گنجه را میمانند آن در حدیث
 ده به توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه
 از در هر مرتبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه
 آیات توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه
 به سینه میباید که بگذرد بگذرد بگذرد بگذرد بگذرد بگذرد
 گنجه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه

چون بنگرند سر راه است بر آنتر گفتند اگر وقت می کردید
 آنکوش که داشته نای خردن نای آن آبگوشتی می آورد بعضی وقت
 نیز تمام همان میا و مردم بزرگم می کردیم و زفانه آبگوشت ندارم
 دوباره میفرستادند و فانه که سلاطین می کردند همان دارم آبگوشت
 فانه پسر او در آن روزی که می آمد که سلاطین می فرستادند
 می کرد می آورد. برای آنکه آن معنیست که خداوند به فقیران
 برکتی داده بود هر کسی اظن آنرا خوش می شد می آمدند و می آورد
 آن روز دعا نمودند تجویز که می نمودند در چندین وقت طفل
 مسکین بنگرند در آن است اطراف نمود وقت و نه تا قوما
 در اینجا هم از معنیست لفظ بیان بعضی مردم بنگرند بر معنی کرده
 بنگرند بقرستان بنگرند از آنچه در این حسن فانی می آورد
 چند نفر در دستند با کشتار قطره بقرستان آن آدم مردم از آن
 تشریح و اهمیت داشته هر کسی بطرفه رفته تا بعد از آنکه
 قرستان در آن کعبه بنگرند -

در این روز از متقدمین ملایان و مردمی به هم جمع شدند و با هم

خدا ان نبوت است ملائک و رزق از تقدیر من بعد از منتهی عهد
 حضرت نوح اول که کفر و عیال یک بر سرش نشاند و همی بجهان کفر
 در تاریخ کتب که در کتب عیال از قریه بقرس بعد از کتب از قریه کفر
 با یک حالندم شریف است از قریه کتب از قریه کتب از قریه کتب است
 و در این متعین کتب و غیر طریقی است بعد میرزا ابراهیم
 در از عیال شریف است بعد کتب متعین کتب بعد از این
 که در کتب عیال متعین کتب کتب

در عیال اولی کتب حضرت نوح اول که عیال شریف است بعد از این
 تا یک ایام کتب در این و یک ایام کتب بعد از این و بعد از این
 شریف است بعد از این و بعد از این و بعد از این و بعد از این
 و در این ایام کتب یکی کتب بعد از این و بعد از این و بعد از این
 عیال شریف است بعد از این و بعد از این و بعد از این و بعد از این
 عیال شریف است بعد از این و بعد از این و بعد از این و بعد از این
 در شریف است بعد از این و بعد از این و بعد از این و بعد از این

عیال شریف است بعد از این و بعد از این و بعد از این و بعد از این

ادواتی که در این کتاب مذکورند گفته بودند نیز در این کتاب مذکورند
 و در این کتاب در این مورد مذکورند به نسبت شش تا نه آوردم
 احوال را برسدیم تا کما فی سابقه گفت این خود است برادرهای
 میرزا ابراهیم محمد بیگ در فواید و معنی خبر قتل او را شنیدیم
 آن در میان و در آن وقت در این بیجا رفتی آنرا هم عرض کردم
 تا یک نفر برادر دیگر داشته اند که برادرهای نام داشتند و بسیار
 متفصل تر گفت من آنوقت نیز هم این معنی بود که معنی بودم
 حکایت میکرد در بعضی محبت نیز پس میگردد وقت آن حالت گفت
 این معنی است و از آن برون نباید رسم در این وقت باره باره
 معنی گفتند و نیز معنی همین قدر اطلاع دارم و در برادرش
 هم میرزا ابراهیم محمد بیگ را می از احباب هم که میباشند اما در
 ضد آنرا کاملاً نگردد و اقبال ما بر این نباشد - و در جزای
 نفوس شکر من تمام بگذرد معنی که از آن بگذرد سید شکر محرم
 معنی از سینه شکر و از آن در معنی قدر در معنی معنی در این
 ملازمین حکایت نگردد که در این معنی در این معنی در این

عجل الله لشركه و حنا من اعوانه و العار كخرانم لدر اول از
 بر اعدا او گفت به نین نیز عارت عجل الله لشركه را و اورد
 بخواند عفر کوم قلنا سحر ام گفت في الكفرة از قلب بخواند و من
 کردم با فرمود لشركه است و تسليع با مریم عفره بر سر محمد الله
 و کسیت برایت عسی را یا در سه در اول است و عجل الله
 در توفیق

اول نفسی که نمودن که ملا با قر از حروف صبی و از ملا می رسد
 در کمال از عهد معکفین یعنی نیز مهد و از راه و محفوظ ما تن
 عفر کوم که در هالتهم غریبه از عظم در عکام عرف تن در میان و
 عکام آرزو که فادیم مسافرت عکام سفر عفره عجز اکی در قرین
 کانه از دست که بعضی بیان نوزده نوزده نوزده نوزده نوزده
 از حروف صبی استم از کل من است و تو آس از قبل من نوزده
 با و بسکنا می کنند با ف و شد تو گفت تو
 نیز مهد با تر نوزده نوزده نوزده نوزده نوزده نوزده نوزده

از لفظ نقطه میان کتبت و در حیات نبود. این در اثر نرسیدن
 مجموع حیات بکبر و نرسیدن از در رسیدن زود ما لفظ غنود
 می شد و چه که از طرف وقت در بازار اخبار گرفته می شود. این معنی
 با قریب نوع موضع از حضرت نقطه اولی دارد که از مقام حضرت قریب نظر
 مثال می کند در حیات غیر نرسیدن چه که است چه که است و چه که است
 است مثال تر کلمه سخن من الواحد الا اولی لجلالت کلمه الخدی فی البیان
 در میان نوع صفت از هدایت نشان حضرت قریب نظر به می رسد
 در میان نوع یک رنگ ها یک را می رسد
 و از جمله متقدمین همین سیاحتان می رسد یعنی این در اثر نرسیدن
 بر که هستند بقدر این او را یک روز یک جوانی نعره ای می زد
 نام در آن نعره ای بی نامی لفظ نقطه میان کجوه حیره آمد که در میان
 عهدی را می خواند خانه های در محدوده سرفا به است نشان را در عهدی
 زخم قدرت فان عهدی می رسد و می رسد و می رسد و می رسد و می رسد
 سیاحتان می رسد بهم. فیه سیاحتان سال اولها را در حضرت
 نقطه اولی در مکه شرف یعنی در اولها را می رسد بهایا تصدیق یعنی

که در کتبی بر خدی برسد ز بان نسیب با ز گوشت برانند
 بیفوتی بکنه حمزه میرزا احکام بواجب ترا توقف غرض لوازم همراه
 عنوایان فرستاده در این ماهی فایم ضعیف شریزه زنی بعب
 یا ندرون حمزه میرزا از قضا لایحه میرزا ضعیف غرض بود که کسیر
 مرا الان باید بدین حمزه میرزا ماهی فایم را محرم می شود
 ماره لوازم چهار از غنایتان فرستاده از دسترس غنایت
 دادند قدر گوشت بر خدی را کتبه ایسی رنگین بر کتبه هر روز
 دید فایم حمزه میرزا بروند سرتی را بنیوال بیفوتی بکنه عازم
 طران شدند در آن دست حضرت نظم اولی ماهی بیجانان در
 طران بفرستاد که از صدر حکم قمر حضرت نظم اولی اطلدع
 هم برتوانند که حکم قمر بر سر فرستاده اند بیجانان را چهار
 نفر فایم بر روانه تر نیز میباشند و دستور الامر میدهند و ماهی
 بیجانان هم از کتبه دست حضرت نظم اولی به آن روز دارد از
 کتبه بر آن کتبه با غنایت بر او دیدن کتبه بر حکم زخم چون
 زخمی بعب از این در غنایت بکنند که قصدت آن بر اینست چند

بهنگام آمدن سواران خود بر سر سینه های آله می ایستادند و اگر کسی در راه
 و الواط یعنی در مکه امیر ختر می شدند از آن مکه آفریننده
 میکنند در دعوات هر عبد مظهر میکنند. هجری الهی یاد است بحکم
 نبی دست از رفته خود بر سواران و هم ترمیم از راه اول سواران
 همراه بر سواران تا مکه و خندق برسند. حال که آن خندق در زمان
 قیام در قبا و در میان حصار سلاطین بر محل آن خندق است
 عبد مکرک یعنی قراولان دست هجری آله می ایستادند قیام
 داشته بودن صدای که می شنیدند بجا می آمدند سواران در آن وقت
 کفایت می رسیدند هر چه می خواستند می آوردند اندک از سواران
 همراه عباد داشته قراولان را این کوه عبد حضرت قطم اول و اولی را
 مدح را که داشته بر سواران و در طرف دایره کوه که آن از کوه
 در طرف قریستان می رسد اندک در طرف شرق قریستان
 کوه است قریستان راه دارد آب می رسد در کوه یک طرف قریستان
 از راه خت کوهی میکنند در اینجا خانه که کارخانه شراب داشته
 یعنی در نزد سلاطین هر عبد خودشان قبا و در آن فیه انرا در این

کما و غایب نمیشوند از این کتب و کتب دیگر هم نگذارند و بعد از این
 هم هر دو طرف از این کتب و کتب دیگر هم نگذارند و بعد از این
 بکند دارند و بعد از این کتب و کتب دیگر هم نگذارند و بعد از این
 در میدان رو بروی در زمینهای اولی در آن طرف کوه در
 آن خانه عباد را میگویند که کتب و کتب دیگر هم نگذارند و بعد از این
 بر این زمینها کتب و کتب دیگر هم نگذارند و بعد از این
 بوقت قربان قبول در کتب و کتب دیگر هم نگذارند و بعد از این
 بعد از این کتب و کتب دیگر هم نگذارند و بعد از این
 کتب و کتب دیگر هم نگذارند و بعد از این
کتاب در کتب دیگر هم نگذارند و بعد از این
 بکند دارند و بعد از این کتب و کتب دیگر هم نگذارند و بعد از این
 طرف از این کتب و کتب دیگر هم نگذارند و بعد از این
 بر این زمینها کتب و کتب دیگر هم نگذارند و بعد از این
 بوقت قربان قبول در کتب و کتب دیگر هم نگذارند و بعد از این
 بعد از این کتب و کتب دیگر هم نگذارند و بعد از این
 کتب و کتب دیگر هم نگذارند و بعد از این

فایز حضرت شیخ حسین میگفتند که چاره‌های در بازار چاره‌های کشیده
 هر کسی خبر از بازار بدید بچوایان انعام اوست فایز شکر و حاجی
 سیاهان فایز خود را بیاید، بازار از رفته بعضی هم بچوایان کشیده
 میگردید بدید بگویم تا اینکه آورده اجابت را بدست میدید و
 و خودی سیاهان هم بعضی (آواره سیلان فایز آن را میبردند) و
 کسی دیگر است شیخی بود از من شنیده بود این در می‌گذرد بگرد
 در سید مرحوم عین فرمودند که این شهر را در که خواهر کوه پنجم - هر کسی
 رفعت فایز با چوایت لوازم را در که حضرت فایز اول را از ماکو بگرد
 برده اینها نگهبان بود تا اینکه یکدیگر بعضی کج شمس بعد در قلمن شمس
 نبود - رفعت فایز را با رسید مرحوم نبود از او اولاد دارند است
 یک زن دیگر گرفته بود از این اولاد دارند ایامی که
 رفعت فایز را بچوایان همراه امیر شاه بجهت علم و عقلت او با مراد
 برده در قلعه اردبیل حبس کردند از اینها فرار کردند و بعد از
 زفته ماه بچوایان بولف با شمس گفتند که باید اینها بچوایان
 بریدند بعد از خبر نهادند او در قهر رسید مرحوم لوازم برده

عازم گردیدند و خود را با کسان افرا بردارند و زهرا و فاطمه را
گرفتار شدند و زینب خانم فرستادند. اصفیاء با هزار شکر صدقه
طلبه را بخود بردند و همه را با فاطمه و زینب با نفع شدند
و خود را بر او گردانیدند و دستها را از او بستند —
از علم متقدمین و آسید را میهن یعنی کنگره اکراد و در حضور
آن حضرت تقلم اولی یعنی نبی از تاریخ ایمان و اقیانوس این
ندارم و بر سر دارالعلوم گشتند — و از علم متقدمین و آسید
آنان که در آن زمان در آنجا بودند که از علم و کرامت آن
یعنی از این بزرگواران حضرت تقلم اولی یک عالمی از آنجا
در دست از نسل ایشان و معلوم شد که هر چه خواهد شد و او در آن
خواهد شد و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
میکردند یعنی بر او در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
و دستها را بر او بستند و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
بعد از جهت کتب در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
فایده در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

ما حضرت تقی را که بعد از آنکه بیایم از آنجا که ما از آنجا
 میآیم مدعی جمعی در دار شریف میباشند این ترا و هم فرزندت را
 ما بر حال ما که تسبیح نمودیم عهدی در آن تاریخ ما میفرزاد
 عهدی و عاقبت ما که تسبیح بر سر ما میفرزاد عهدی را از
 عاقبت رفته در حیات کون بود آنچه میباشند که حضرت تقی اول
 در آن زمان اند در سرفای در یک خانه همان بود آنکه فرزند
 که در آنجا در عهدی فرزند ما که تسبیح میباشند برادر خود را
 از عهدی روزی که محرم است و عهدی فرزند ما که تسبیح در عهدی
 در عهدی شد بر آن جهت شد میگوید خردی که حضرت علی در
 کتب و عهدی فرزند ما که تسبیح از عهدی که آیات ما میگوید عهدی
 پس من به عهدی آنرا که تسبیح میگوید اگر از آنجا که تسبیح در عهدی
 مکتبی است در آنجا که تسبیح میگوید در عهدی که تسبیح در عهدی
 برادر و فرزند ما که تسبیح در عهدی که تسبیح در عهدی که تسبیح
 در عهدی که تسبیح در عهدی که تسبیح در عهدی که تسبیح در عهدی
 نیز شد از عهدی که تسبیح در عهدی که تسبیح در عهدی که تسبیح

انچه در مورد ناله و محروم خوانندگی است. بگفته من رفتم در طرف
 فاشه که در همین کعبه بود و دستها خفت نیز عفت نمودم
 آنوقت آن خانه را آنگاه سم در میان آنجا خانه ترفتن
 در کمال آرزوی است که در راه فرود حضرت فرمودند که
 صبحی برزاعدم غمگین بودیم و در آن شب فرمودند که
 دارید بکنید غمگین و صبح را از آنجا تیرا شد فرمودند
 که اندر ما و در بد شروع نوشتن و فرمودند من بی عت کاه گویم
 کردیم بی عت تمام شد فرمودند که تا از این کعبه که در
 این نام شهر پرده است آوردیم در خانه ما بی کردیم و در این
 همه این بود از این حکایت صبحی که در کعبه بودیم
 ما که بدان خود را می بیند زخم از جعبه در آورده آن
 در این بود در کعبه که در کعبه بودیم در کعبه بودیم
 تا بل بکنید از آن وقت نه بودیم صبحی که در کعبه بودیم
 عفت بردارید نیز فرموده را این است که کعبه بودیم
 معروف شد از آن بود صبحی که در کعبه بودیم

بدست قلع و نه بقیه در تاریخ ۱۵ کمره فانه را تا زده از اسکند
 به تبریز آورده بوم بحال آن جزوه انداده بگورن سینه
 هفت روز بعد به زخمه سر شد غده سینه رو صفت خوانان در دست
 دم در پیش فرستادند نسیم بگوشت کتیم هر وقت که نه دارم وقتی
 بدیدند و را بقراب بعد از زخم رو صفت خوانان وقت دادند فرود
 به دست برع الکتیب که تبریز از قلعی فان فرا آنی باشد همراه برد
 به مع زخمه نمک بر بوم الکتیب با برادر که بگورن غده سینه هفت
 دیگر رفتند تا که بقرن نسیم اول از غده سینه لا فرود آمدند
 احوال رسیدم گفت فرخ آن وقت بود که بوم با دم نمک آید بعد
 شرح نصیحت امر گویم و آن جزوه را خواستم مد خطم کردم شرح
 فرستاد و منظر آید دارد قدری با طلا طفت هفت که روز
 دیگر صبح را قرار شده است که بقرن گویم آید هم آمیخته
 و حیره نیز را رسید روز دیگر صبح زخمه رسیدم سرور است
 صبح ترسیدم کمان که با خفته نور بود و بعد که صبح تبریز آمیخته
 بعد از آن بگوشت کتیم که نشانه گفت تبریز آن شب نبود

از همان فرشته فدیسه در خوابت آن چه خود را کردیم گفتیم
 بجز کفچه و بندیرام اگر نبود از ما نهان غنیمت نداشتیم و قیامت
 گویم چنان همیون بود همان میگردد اگر نزدیک ما برساند هست
 و نیت اوست باج خواهد رفت حال نیت سلام و بگویم دارم
 گفت آن از راهی بود از راهی که خود را هرگز نداشتند
 خیز بر صورت غنیمت از درین نهادت و بی از اعدایم
 آن هر سر را بر زده بعضی بگفتند نیت آنرا بیدار کن
 کند در آن عین کجا بی از اعدایم کفچه بود چو این را آورد
 سیرید آنرا را تو سر زدم و شمارا بنده برده بود
 شنیدایم که در آذر کجا نیت نداشتند

و در کفچه آذر کجا نیت نداشتند و از آن آذر نیت نداشتند
 و بعضی نیت از آذر نیت نداشتند که نیت نداشتند
 کفچه نیت نداشتند از آذر نیت نداشتند که نیت نداشتند
 علماء و اینها این را آذر نیت نداشتند که نیت نداشتند

یک وقت بعد از ظهر که از کلاس این قضا را دیدم در آن وقت که در کلاس
 با اهل قضا و علاقه قضا و حکومت کسی را از احوال و تقاضات آن
 چنین از او پرسیدم در ادب و ظاهر که در هر کلاس که از او پرسیدم
 نیز آن وقت فقط گفتند که اینها را از او پرسیدم که در کلاس
 فرسخی است که از او پرسیدم در کلاس که با کسی که گفتند که
 اینها در کلاس قرار که زود در آن روزها که غمزه را در کلاس
 در کلاس که در کلاس که در کلاس که در کلاس که در کلاس که
 نکر فرستاده آورده و آورده و آورده و آورده و آورده و آورده
 نکره بود که در کلاس که در کلاس که در کلاس که در کلاس که
 از سردن آن با ندردن بجهت معرفت نمودن قرضه نفس
 با ندردن آن که در کلاس که در کلاس که در کلاس که در کلاس که
 به گذشته کنند از بار بار قرضه نمودن قرضه که در کلاس که
 یا یکبار است او را گرفته بودم یا یکبار بودم از او پرسیدم و چپ
 بعد از آن گفت می نداشتند که یا یکبار بودم تا آنکه از بار بار
 بود که پرسیدم که در کلاس که در کلاس که در کلاس که در کلاس که
 (۱) و (۲) و (۳) و (۴) و (۵) و (۶) و (۷) و (۸) و (۹) و (۱۰) و (۱۱) و (۱۲) و (۱۳) و (۱۴) و (۱۵) و (۱۶) و (۱۷) و (۱۸) و (۱۹) و (۲۰)

الهی معبود شو - باینه از رسد تاریخ در راه اول حقیر مستوی نمودن
 ولی رسد ندر که از فواید طریق وارد شد عیانم از حضرت شریفی بود
 یک جای آتش او بود باینه در کفتر تا قطع لیس اندک آقا میرزا
 مصطفی نراقی و دیگر سید و در دینی لیس از راه تیریز عیانم
 حضور جمال که لیس اندیش در محله قیامان بنامه سید علی
 در از مؤمنین قطع اولی لیس و در جمال که توقف است برای
 حکمت نروند در این محبت نسبت بحال ما که سید علی در سید گوید
 نیز سکه ندر پیش شال او را باز میکنند مگر در اثر انداخته خفه
 کرده سر ندر فردا اینها را گرفته آورده در قره کلک در سید
 بتادش گو با قطع ریخت مخرج ندر سر ندرند . تصدیق جای
 شیراز دهان سر ندر تمام جان دلون اینها لیس در صلیو
 سرز انوشیح اولی ندرند با کمال سر - مشغول ندر است لیس
 ندر سرز اولی مصطفی ندر سرز اولی در لیس قیامان معنی لیس
 لیس لیس اند بر سر ندر سوز یک شرد در دستند : خون لیس
 ندر ندر لیس لیس که بکشتن میریزند در صورت می ندر ندر است

در صورت انرا تغییر نکرده است اول از وقت بر غصب نخواهد درود
 سر سرد قدر کسان نزنند دست غنیمت آنچه اگر هم سر یک کفایتی
 میکنند در دگر گشت سر دست برانز که داشته سر او را میبرد بعد آ
 میرزای مصلحت بعد از آنچ اگر وجهت این را از شما برداشته آورده
 در قریستان نور دهن که اند و از قبل انرا علفه قند آرزو
 مویح طیب زنجانی در کفر و کفر یک طرفش که بود سید امین و علفه را
 اللهم ان یغفر لکم ان ذلکم ان یحکم زنجانی ان یولیند حکم زنجانی
 شب نکر کفر سزاده فای طیب را با هم طیب است چنان میکنند
 در ادهان حکومت حکم میکنند طفت آوزده سر یک را به
 طفت نزنند قربان در پایشان که در لطف تبریز در
 قریستان تیغ و شمشیر فایحه است در کله است اند استوری از
 قیر طیب نهند در لطف تبریز یک کار و لطف است تنها کار
 نکر واقع شد از در کار و لطف اقل کوشی او بود در لطف
 کار و لطف در لطف فایحه است طرف است بر همه عمارت است
 در حدت نقطه اولی یک وقت زلفش به تبریز است اولی لطف است

سر از امین طیب است از زنجانی

و مع حکم فقه است. لذا آن تاریخ تفسیر گوید و با اجوبه فقه اند
 اگر فواید بکنند تفسیر نیز نیست و در زبان سینه گذشته و تیان
 آن از هر برهه آن دادند.

در تاریخ تقریباً ۵۷ شهادت فای آسید جید نزدی است
 این در برادر یک خواهر بدیم طرفی به هندی که از نزد و کت که
 آن در بر نیز توفیق میکند در شک کردن یک عمارت و قتل مال
 آن نیز از ابد آن سم تا طریقی فریب بگذشت عمارت منزه بود و مجمع
 اجانب بود و خواستید بعد در دالان نیز از الفتح محروم است از فردی
 داشتند در او افر عمارت و در بنای که با عمارت میوراندند مانند
 که قیر از شهادت که امام ما که عالم عدم ثروت نه الاطمینان آید
 بعد حوائج می بینند در خانه در مع که شهادت واقع می گفتند در هم اینها
 نرزه ام حکوم بخوم تا شایسته می بینم من بینم که اینها خواستند آنهم
 من بینم بعد تلفت شوم که من روح آنکه خواستند چندین است و
 محبت بعد بیکدیگر در میان روح میخوام بکسید عمارت فتنه شوم غموانم
 تا اینکه در هم بعد بر آوردن در گوشه ای طپانیا که بعد از شهادت

حقیر ویدم ای کلامی نگویند از ما در بعضی بجهت دارم که عذر و عیب
 کم کم آن عذر که شد از عهد گذار شد و بگردم بعضی نگویند که در این
 عالم را الله در چشم می بینم کم کم مکتوب شدیم که فریاده باین عالم ایام
 طفل استیم کم کم حال رشد و بلوغ پیدا میکنیم و بهر حال کم کم آنچه در این
 عالم کسوا هم اعلام هر دو کتب است حتی روزی در این عالم در نزد
 ماغ قور سفینه برقیع دردم و نمود در آن مصلطه نوق کسوا در این
 نیاره کسوا در این کسوا در این کسوا در این کسوا در این کسوا در این
 تا این قوشیات اعلام را در اینجا واضح میکنم و صدق الرسول میکنم
 و بیار جرت مردم کاشی کسوا در این عالم بزرگتر اندیشه
 مدار مانات میکنم با چنین ندانسته کسوا در این کسوا در این کسوا در این
 و حیرت میکنم از رفتار مردم آیا ممکن است هر دو باره من باین عالم
 برگردم میگویند بکسوا در این کسوا در این کسوا در این کسوا در این کسوا در این
 کسوا در این کسوا در این کسوا در این کسوا در این کسوا در این کسوا در این
 حوا به رلوز ممکن کسوا در این کسوا در این کسوا در این کسوا در این کسوا در این
 مافات میکنم خدا یا باین عالم برگردان اندیشه مدار مانات

میکنم در این بین دیدم در احوال کینه خواهم ایستادم به حدیثی
 میکنم عذر که بجهت سدا عنونی از خواب بیدار شدم دیدم از آنست
 افتاد بیدارم لطافت بر سر کشیده شروع کرد از آن متفقا به عذر
 تا اینکه افتاد به و ترنزل تدر گشتن باقیه ولی تا شبه روز نه افتاد
 در وجود من با آن صوفی فایه آیز را آورد تا بیدار وقت ترنزل
 نیز خواب را قطع میکنند و عطفه که در حالت عدم طراش نه عنونی در
 لرزش که ۵۱ سال قبل از آن وقت بهیچ نفی نماند در عالم خود بیدار
 تا کف کرد

بار پیشی یکم رسید در محلی در فاشه بکین همان کفد روزی
 بجزه تبارت بیوقت گیت که او اختیار داشت پر نوزاد آن مالک که در
 بگویم که از آن رفقا نه فداست گذار که آسته بود و اها شد روز
 را در آن بیدار شد آمدند - اها ش کفینه فداست که از اها
 گذارید نیز برین بیا است خوب است فدان بمانند است
 از شدت چهار اها به کردند که اعلی نام برادر جبرئیل فدان
 و نیز از ادفان که پنج برادر کل اها به بوفند او را آوردند در

در فایده پسر این لیره بود قصدش این بود که در سر بیاید همی عمل در
 کار تسلطی پیدا عین لیره را یا آنچه بود یا حواصی کند یک روز
 در دست گرفته در فایده فایده آنرا از این بگذرد مقرر در خانه است
 تا سید محمد در بیخ از نفوس سعه هستند آنرا از این مرام از سید محمدی
 و بعضی هم در گرفته عصر با خود و نهانی عین سخنان او صادر در روزی
 از در فایده آنرا از این با نبدان آن آورده اند خبر از بر او آمده
 بصورت اول در دستمال سینه آنرا از آنرا از این دست مقرر گرفته بود
 از راه قوه که است گفت از نعل کمانند در آورد از حیف از آن
 که سید قتی نسبت دی بود گفت لیره آنرا که نماند عین رسید به تنظیم کردم
 مقرر در خانه فکیر شود این کمانند را بخوانم حواصی بودیم هفت سواد را
 فوره حواصی نوشته به پسران دارم حال کمانند و صدیست ملاحظه نمودم امرای
 آنرا بخوانم کمانند آنرا سید قتی بخوانم را خوانند نوشته بود که کفتر مبارک
 حضرت فرموده به شرف بودیم فرمودیم به تیر تیر به آن سید محمدی روزی
 نبود بر توفیق این هفت دار در حواصی بودیم آنچه از اداره با کرد
 حضرت من اداره به عودت بگردگان و دل مشتاقم فخرم بعد از ختم فعلی

یا هم بودن آنرا از در بندگی نیز در اعیان مردم نیاید و در آنجا که رسیده
 آن فرستادن من بخوانم از مسکن باز در مردم را می فرود یک شود هوا
 سرد است از میان من و خداوند افکار که ز قفسه در دراز در ساعت که در
 واقع می شود. فردا که است در این راه که در راه عمل آن گفت از راه رسیده
 خدا را در روز که بخیر نیاید من و خداوند من نیاید که گفت که در روز
 نیاید من و خداوند توفیق گفت خداوند من ز قفسه در مردم جواب است نیاید
 امروز از آن بخیر و در آنجا که ز قفسه کمان گویم خداوند است در خانه همان
 بودن نیاید من و خداوند خفین نیست خانه اگر خانه برود که در دست بر کرد
 چه کسی برود در آن گذر بسته از خانه را در آن تبوی عمارت برودند رفت
 خود بر یکت ز قفسه مردم فکر که یکدیگر یک ز در آن گذر بسته در راه باز که
 در راه از آن سید همان را خبر دلچانه. در هر کس گفته فردا که است ز قفسه
 نیاید من و خداوند نیاید من گوید در راه اندلج جواب که گفته ز قفسه مردم
 به یکدیگر یک خبر دلچانه. ز قفسه مردم آنرا از آن سید ز قفسه ز قفسه مردم
 مو فرود از قفسه از جماعت شکر از آن که آورده عارف سیدنا علم بر می گوید
 و یکدیگر یک خبر دلچانه گوید از وقت یکدیگر یک گفته هزاره با قفسه را

پیرانک تا بحال میرزا انزاده بود که در سن کم در کربلا و کربلاست اما فروری در وقت
 آن میرزا علی که نزدیک نزار بود او را با خبر داد و گفتند در وقت کربلا در آن
 قبه را پیش فغانه فقط کعبه را دادند بود ز قبه دوم در کربلا
 با شجیه بنشیند ز همه نیران کوم که از سنای و در حشم بنشیند را
 در زده است بگفت با کربلا از هر دست تن تنه کوفته از آنست که
 چند زخم با ز خورد و معلوم شد بعد از خوردن زخمها به قتل از خود
 آن سره به رحم و شفقت از آن طرف من زخم زده بود و در زخم زاری
 همان تنه را از زنگره کرده با غیر سیر سیر بود و مکنی کرده
 با غیر اسلان و بنده بود گفته نیران کوم آقا را خواست کت کرده
 با غیر شرفی و بنده بود چند صدمه بعد از زدن عبد حیرت ف کت
 سیده و رحم کت کت انزاده اما قتل میرزا سید کت کت و بخش
 قتل امیرا کوم ادع فرمودند اما در دارم سیرده ام سیرا کت
 خود صدمه سیرا کت فرار کوم در کربلا در فغانه نیران کوم کت
 سید حیرت فرار کوم بعد از خیدال در با کوم کت کت کت
 گرانه کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت

ک

در این دست باز از حضرت عبد الهادی ارواها تریسه بند المرحوم را
در آن لوح بنویسند اگر آنها دست گردیدند خواهی در بحر کرب

باید حرفش تا ()

باز در این دست آید هر که در این دست که در آن است
است که در آن یک وقتی در یاد گوید یعنی بعد از باران
کرده بود در آن تقدیر همچنان در قیام کار و برای افسارده کوه
افسارده دار کرد. افسار همچنان رفتی در راه او منزل کرده بود
بعد در مکتب خوانند. رمان عهد و شیرینی فری با ز کوه بود کم
بسم الله معروف است که در حق تمام حقا و نفی عنود کفر و
گردید صاف را که بود در راه و به چنگ که کردند در آن
در حق از دست هرانی که از ترطیب داریم از شمار جمع ز بی این
و سیه که کردند ذوق طرب را با خطم عنو لایحه واضح است
در هزارت میکنند وقت برآید تا که شد در این حق حقیقه عا
چسبید هم در میان کوه چون فرسوده فایده را با با آنجا آوردم که
سایه که در آن عنو از شدت کرفه = این کوه چون تا بود در آن

و بعد از آن باد باطل دادم شب بوزندند غم سخت نمودن رسانیدند این
 مهند من قماش غم را از کرد و دستید برامید بدید در هر روز
 رو با طرف غم سلکت همیشه با دانی طور غم زرد چه در غم کردم
 نیز غم پرز پر است اگر که غم از غم است و غم از غم زرد و غم
 از غم زرد خواهد کرد و غم در غم غم غم غم غم غم غم غم
 بقیه غم غم در غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم
 من بیدار بودم که غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم
 غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم
 نیز غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم
 غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم
 در غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم
 غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم
 را با غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم
 در غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم
 و بیاید که برود و غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم

گذارسته نمودن؛ برادر عیال که است ضعیف نام در بعضی ارباب
 شریف و بیایم الخیر بود نقیض که بود بر سر آمد بی مقصد کردید و در
 آن در دهان قنیه نمودن حدیثی که کردید هر آن را فرزند
 است ضعیف که در حویله را یک نام از بیست گرفته بپند که از هر جا
 که فرزند خود میسند میسند که بیست گفتی در میسند. که نشود چنان
 در از اقا همان در اسب و تازه لصدت میسند که کردید هادی به
 شکر بود در آن نزدیک گفتی خود را بر آن در آن را میسند
 کردید همان را به کرده گفته فانه از نزدیک بود برده بخانه
 گذارسته با آن قنیه که آن نیم تازه لصدت میسند از هادی بپند بود
 فانه آن ایجا بود در آن شکر است آن در تقصیر ما اطلاع
 دادند صبح به جانب حکم که را اطلاع دارم در این روز شکر
 بیکت الی صغیر و بپند گفتی در آن شکر است در او اند فانه
 اهل و عیال بر داشته بپند بود ای مع که تازه گفتی بر بند و صبح
 نیز قنیه نمودن عیال که در آن شکر است که آن در داشته دارند
 نام و کاندو را آورید سفیدان آن مکده که در این بود کل آنها است

عجز از استنباط و تفهیم نگردند. چون گوید هلاک بسیار آدم نخبی
 خود بود در مقابل این ایت فعلیل و لهر حین بسیار تا بحسب لغت
 در لغت معنی که و لا یفهم به معنی است تمام نخبی و لهر در لغت معنی
 در لغت معنی است را خودت را بدتر گرفته فایزه را در آفریننده
 فایزه را در هر کس کل دارد لهور را معنی که است فایزه را در لهور افعیل
 با خود در نزد اهل لغت نگردند گفتند تا از لیلی ندارد که دست برسد
 در این وقت لهر را آفاتان صدر عظیم بود در لغت معنی که است فایزه
 حکم برین است که می آید که در لغت معنی که است فایزه را در لهور
 لغت معنی که است فایزه را در لغت معنی که است فایزه را در لهور
 که در لغت معنی که است فایزه را در لغت معنی که است فایزه را در لهور
 به استنباط چون لهر حین در لغت فعلیل است فایزه را در لهور
 مورد آن عمل بود تا پیش که لغت معنی که است فایزه را در لهور
 او در لغت معنی که است فایزه را در لغت معنی که است فایزه را در لهور
 که در لغت معنی که است فایزه را در لغت معنی که است فایزه را در لهور
 حواصی کردند ایت فعلیل را برده داخل دانسته می آید که کردند

دیگر حکومت توتولیت کارکنند وایت فیل روز بروز در میان
 تر که گو تا که در روز بروز برسد و شکر که هر روز بروز به شکر آید
 در میان دولت است و اما بیتی از این قصه به وقت نشین
 که شمع فان بر سر خنجر خنجره عین قبال افتاد بر سر آیت فیل را بگردد
 یا تصحیح در این وقت که در آن عین که در آن عین زینت آن است
 فایب آری عین فیل است که در آن عین که در آن عین است
 تر است اینها در این وقت که در آن عین که در آن عین است
 بعین قرآن میخواندند و عین فیل نظیر آن لغت همین که در آن عین است
 البته خداوند از آن عین است که در آن عین که در آن عین است
 تا یک لی بر این عین که در آن عین است که در آن عین که در آن عین است
 نیز با آن عین است که در آن عین که در آن عین که در آن عین است
 در آن عین که در آن عین که در آن عین که در آن عین که در آن عین است
 در آن عین که در آن عین که در آن عین که در آن عین که در آن عین است
 البته در آن عین که در آن عین که در آن عین که در آن عین که در آن عین است
 آدره که در آن عین که در آن عین که در آن عین که در آن عین که در آن عین است

چنین وقتی که خبر دادند تا بطریق رایب آلائی کردانند و اول
آوردن آن شد لکن از دستش گرفته خدسای بر صورتش زد و با تبار
حیرت کردند

در آنوقت که فخر لفظ آرد که گوییم در دستش زد و اول آنکه
بند است و نیز که مردم گوییم بکنند و کجاست که نترسد و تر در
وقتی که آن است گفت که فخر لفظ فرموده بود چنان گفتند و
را ادا کرده اند و بعضی و اذنی گوییم و او را بکنند و بکنند و بکنند
فخر لفظ اراد بکنند تا از کتفش نروید و در چنان که تر شدند تا آن
حال که در آن است بکنند که فخر لفظ بگویند و این گفتند
سیدترین خدا بکنند که بر کرد و ایضا بر کرد که اولی بکنند
بکنند و او را در باره او تقاضای گوییم تا بکنند که فخر لفظ
نمودند و میباید نیز گفتند و این بکنند و این بکنند و این
و آن است که بکنند و او را بکنند و این بکنند و این بکنند
است فخر رایب و این بکنند و این بکنند و این بکنند و این
طریق بقای خفته گوییم بکنند و این بکنند و این بکنند و این

قارون را که در قعر بحر بود و در آنجا
گنجینه‌ای بود که در آنجا بود و در آنجا
و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا
بهایت عمرت حال زندگی میکنند -

بعد از آن که در آنجا بود و در آنجا
و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا
مردم در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا
بیزرعها می‌روند و در آنجا بود و در آنجا
معه که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا
که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا
فلان بانی که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا
در تمام محلات آذان می‌گویند تا این معنی که بانی می‌شنیدند
و نیز در این وقت در حیره محمد خدیجه و در آنجا بود و در آنجا
قتل‌مانند دارد و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا
می‌گویند تا چند روزی نماند و در آنجا بود و در آنجا بود

خون دمی که در سر و در صورت با نظرون را به آفتاب بگردانند و در
آفتاب در شد لغت از دستش گرفته فدیها بر صورتش زده تا بار
حیرت کنند

در آنوقت فخر لفظ بآورد که هر که در دستش بگردانند آنکه
بند است و هر که مردم گویند بکنند در آن وقت نترسد و در
وقتی که آن وقت که فخر لفظ فرموده بود در حقش گفتند
را و اگر خدا ستم غنی و اذیت نکند بخواهر و بخواهر بخواهر بخواهر
فخر لفظ را در مسکنه نما از کفر نترسد در حقش که نترسد تا آن
حال که در آن محکمه که فخر لفظ بخواهد ای کفر بماند
بیدترین خدا بکنند که بر کرد ای بار بیدر کوه اللوح بیدر
بکنند را در باره او قصاصی که بخواهد بکنند که فخر لفظ
نمودند بخواهد نیز کفر را بیدترین خدا بکنند و هر که بخواهد
و آنست که فرموده است را در آن بودم نیز کفر را در حقش
است فخر را به جادو بکنند در آنرا بکنند و هر که بکنند
طایع بجا بخواهد بکنند برون آنکه در آن روز را بکنند

قاریت عقل را از خون از خمر و تف مردم بخانه هر سرور در
گشودند تا عقل سر بر ازین در خمر مکتند اولتر امر رسد
و که بعد خون در حال عیات است سر را در مکان از دستش ز قضا
بیت عسرت فال زند که میکند -

بعد از آن اشارت آن ابراهیم کند واقع شد و بعد از این
و حال مکت و نشخ ظهور حوت قلم اولی که هر تر تر شد آن بعد
شردم در آنهاست بحران بود که عیاش و تازه لطف نشد در
بیر عیاش سر کلمه ادعی جمع شده اولی در دست کوه اند و تازه
مکه که داخل شردم تر اند با میگویند و بیشتر در حق را ضعف
کوه اند هر کسی را از زون گرفته میرند میکنند بطن خورند
فقدان با که از روشا بود کتیم و شیوه تا در از دست گرفته
در نام مکت است از آن میگویند تا این معنی که تا با به نشخ سلام
و نیز در این وقت در حجره عهد خنده فردی دارم روز یک و از آن
قتا عانت دارد و منو از دلالات قند که اهل مکته دوخی هستند
میگویند که چند روزی بخورن نیاید در سلامه اسرارهای برند

کتبی که - یا در سر دفتر در دفتر کتبی که در دفتر کتبی که
 خود را در حال مرافقه است در دفتر اداره کتبی که در دفتر کتبی که
 خود را در دفتر کتبی که در دفتر کتبی که در دفتر کتبی که
 مدیر است ~~که~~ است آمد به دفتر کتبی که در دفتر کتبی که
 بود و هم کرده است ~~که~~ در دفتر کتبی که در دفتر کتبی که
 در این اسرار در دفتر کتبی که در دفتر کتبی که در دفتر کتبی که
 کتبی است در دفتر کتبی که در دفتر کتبی که در دفتر کتبی که
 کتبی که در دفتر کتبی که در دفتر کتبی که در دفتر کتبی که
 در دفتر کتبی که در دفتر کتبی که در دفتر کتبی که در دفتر کتبی که
 خود را در دفتر کتبی که در دفتر کتبی که در دفتر کتبی که
 گرفته اند در دفتر کتبی که در دفتر کتبی که در دفتر کتبی که
 در دفتر کتبی که در دفتر کتبی که در دفتر کتبی که در دفتر کتبی که
 زنده بمانند تا آنکه خود را در دفتر کتبی که در دفتر کتبی که
 صلح کرده اند در دفتر کتبی که در دفتر کتبی که در دفتر کتبی که
 زنده بمانند تا آنکه خود را در دفتر کتبی که در دفتر کتبی که

اندر بیرون برودند که هر کدام آمدند و تو را در او دم بردند و او را
 در عهدت است فعلی (فعلی) تغییر و گمان بلام است است فعلی
 و گمان غلط است است فعلی است بود او را بگفت این و از کرده
 بود از آن نزدیک در تمام نهان شد بود مردم در عظم خوف بود را
 کرده و یا نیز را گفته بود است فعلی و گمان او را بدون است
 تمام بسیار و گمان او را آن تر زده بود این طفل بکار مانند حقیر
 بسیار در اول ضد ما پس بود که آن آورده بودیم بکار فرستادند
 این است و آن ابراهیم شد که خیر گفتی بود همیشه تمسک
 بود بنا بر محبت به تشکر و بود که ابراهیم شد و گمان حقیر را
 بر احوال که از اوقات دارد و شد تا به هر روز او را همان میکرد
 کسی گویان او را بخورده است ادع نجس بود این است در این انقلد
 شد که یک یک کند فانی که بگوید از عشق آمان در قهر شد
 که حضرت بعد از آن آرد و خا تر ستم الفدا به که میفرستند من
 یک کانه از او شده ام که به تر ستم به یاد گویند و ساد و ام راه سوره
 بود فرستاده اند حال که رای نوشته ام باید اینها را به تر ستم

تا که نظام کبریا حضرت عبد الوهید قدر مسمی فرمود به که که نفوس انده دست
 نبرد که است نظام مولا بد بدواع بنا کرد رایح با قمار و هوس و کما قمار
 فایه نموده آل آن در یاد کرده بود زنده اورا ام برداشته آید از بند
 هدایت بخوابد و اورا در آن نسو می بیند در هدایت ملتبان در ملتبان یا
 یکدیگر می شکند بر اندازند بعد از صد ضربه می کشند و کوه
 میفرمایند بعد از کشتن کشت برگردیم به تقید که میگوید من نامورم
 برگردیم حای عا که همه راه بود به تقید بر حجت میبند علی آن روز
 در ملتبان خود را بطرف کرد و در راه سر زد و عوایب کتبت نمود که در از خود
 این عیب کعبه سیاره او لطوف ترتر تا آن فوتی قلب تا ثورت که در شسته
 عازم شو کینفر حوائی برتا از نا امنی راه در هدایت توقف پس کرد
 حجت آمد از حج توت قدر سدا المنف همراه کرده میباشند فرسخ راه آمد
 پس اندر زرد آمد اتها را بخت گفته بیطون؟ آمد و ما تو او را
 می گفت بعد چون الراج ما کرد و حجت لیس ما تو او را زرد که برگشته
 بالمد که در این میدهند که در یوشید تبت فرسخ راه فرورد
 تا برند با بر شمی آیند در اینجا آمد و اگر چه چیزی گفتند که تا میاید

کاتبان در درگاه کلاسی چهار مقام نشان که بعضی ادرایزدن میاورند و لکن
 الراج بازرگانان هستند که در درگاه کتب کتب بزرگه میکنند و بعد آمد
 در بکریه فانیان نشان که در امری استیضاحه آمد که در احسن
 میبندند زنده در بکریه شیخ نظام حاکم مریزند و سواد که در اینها که اینها یک
 فانیان کتب میبندند و در قرآن از بیل آمد که زنده بر آن که کتب کتب در آن
 میکند که از بکریه از بیابانها بود یا سکو آمد که دارد کتب و قتی بود
 در ماه بود با هم از شدت انقدر بزرگتر از قتی با این و عالی آمد
 در بکریه بود که در امور است که در مرفوعه عالی الراج میبندند با بزرگت و لازم
 باید این الراج در ترزنده و کتب زیاد کتب معلوم شد که اینها ترزنده
 بخون مملکت از اینهم ترزنده و آنکه کتب عقود نفوسند و نیز مملکت و زانما
 و کتب ترزنده از آنرا آنت که محو عالم را در میدان آن ترزنده بود و آنکه
 ترزنده کتب کتب با کتب ترزنده. خدا اگر اینها را کمال خود میکند و
 نه دیگر را میکند و در کتب میبندند. بکریه ترزنده را میکند اینها را
 بخون از اینهم ترزنده و بکریه ترزنده
 و کتب لایق و بکریه ترزنده را برینند بکریه ترزنده و کتب ترزنده

آمد آن از فرات بخون رنگین عفو...
 بر دستر عازم تیریز شد در عهد سینه
 کرده بفرستی را اذن ز قول ذوق
 تیریز رسید از طرف هفت پنجه
 سز درود (مردم تیریز) سر راه کا گد
 آمد یکسره بدون رحمت و اهل تیریز
 رفت بدین راه که گویا در تیریز
 نشسته کل ناکت شش و گاه
 از بدین راه و گویا تیریز عفو

و گویا از تیریز آمد که بر بلاد
 افرات و قفسه او این که در تیریز
 نیز را بشکر گوید بفرستد
 نیز با این سرور بخورد
 سکن نشین در خانه نشسته
 یکیش از خوار به بدین میاید

مع خواص را ایمن گردید اهراف مرجم حکایت گویم و کعبه من کرام
 فاطر بعضی دارم بطور ما من بگویم گفت فاطر بعضی دارم شکر از
 برودند این ترا صد گنج گویم ترا بیک خانه فرزند اینها رسید
 بگرفتند مانند خانه شرف بعد آتاهان اهراف این طرف و آن
 طرف نشاندند دیدم حشر خداوند کند در باره شمول کانا جو شوند
 تا آنگه از جمله مردمی است میان محرم کعبه گویم ما را از هر طرف فاطمه
 یا شرا تا رایع کعبه فاطمه ما را بقیه سینه که در میان مغتسان گنج
 بیوم تا رایع کعبه تدا از ما را در آن زینعت میایدن آسوده
 شدیم پس گمان ما در رایع کعبه بریند و کعبه گداز فاطمه
 زینعت تا نه حرکت یا بگو گویم بخواه از این خواستگاری میگردد
 کردید زین اینها درین دریم غارت کوفه کار داشته ایاره بود
 گفت از دریا بدین میگوید یا ای ترا این گمان میکنند کوهن میکنند
 تر رانان نه بر سر دشت عین و یا با بکوت الهم صوم میکنند در جلف
 تر زینند بیکه با هم امر کردند شرا ند بهان که بعضی اند
 تقریباً در ۵۵ ظهور در شستن خود قایم ترا گوییم نام را بیکم

امروزه از راه مرا اهل آن قریه میگردند

و در بار اول تقریباً ۵۵ کاهند و سینه‌های نام جوانی که در راه کوه

تسلیم شده بود آنرا در بار اول همین را تسلیم کرده بود و بعد از آن

امروزه همفردت در راه نیز زنده میماند و در راه تسلیم شده

از راه ۸۲ در راه دیگر فایده این العلماء را انقدر میزنند

مخبرند از راه دیگر در راه هم رفتن شد آنرا در راه زنده که ما

آنها کار داریم از راه دیگر در راه هم چون در راه هم

از راه به تیر میزنند فایده این العلماء با دست که هم برادر زنده که

هم برودنی در راه گذارند. این العلماء هموندند و در راه

میگردند و همانند است بگرددت بگویم نزدیک رفته و در راه بر غیا هم را

پنهان میکنند بود برودن آونده از سر و دست زنده از راه

برودن میآید و همه را کنند فرار میکنند برادر زنده خردا در راه

مکنند از انوار چشم از قنوار مرزایع که خردا در راه که باقی

این العلماء همانند است که مبار را شناخته او را قلم میارند

تسلیم که برده بود و در راه فایده این العلماء را میبایند همان وقت

تعلیمی را بر سر ما را بطریق غنیمت میکنند همانا غنیمت است بر ما چون
خوشتر را بر سر ما را بطریق غنیمت میکنند این بعد از آنکه در یکسختی
می بیند کسی قرار میکنند تا وقت میکنند او قرار میکنند تا در وقت
میکند بگوید اگر نه ایی منم تا بکنم می کنند از وقت برادر
زن این بعد از رسیده از تقصیر اطلاق هر غنیمت وقت تنظیم
غنیمت می کنند صلح بر ذایع اگر منافع می نویسند که او را افزودن
کنند که شتر بکشند تا از طرفین حکم سرگشته بر ذایع اگر از اردل
ها که می خواهد اردل طرفین غنیمت را می شنودند قدرتی برادر
تفاوتش بدون شجاعت بر ذایع اگر از طرفین غنیمت
حکومت فرموده بود شود ما را را اما می کنند بدون بگیر
بگیرند بعد از خدو روز بر ذایع اگر از او را ادتور (آنور)
غنیمت می بیند او را از شتر و قیر همان برودن میزند و بزرگتر از آن
در بر این بود که غنیمت میکنند بعد از خدو بوم تا تل را از وقت
تیرا بران غنیمت بزم اول انتقام است که در آن تل انتقام غنیمت
در وقت بتعداد اول - اینقدر غنیمت می کند که کسی جمع غنیمت

بسیار خودخواهی نیاید در عصر اعلی حضرت زلفات و امور ادیبان نفسی است
و از نظر دین دادخواهی نموند

بسم الله الرحمن الرحیم
در شرح تاریخ که از کتب معتبره بیان درج نموده اند که در الامکان تمام است
سال ۱۲۰۰ هجری قمری در بغداد علم با نور و روح غیر متحرک و عظیم حال الهی
و کزین و دیگران که حضرت عبدالحق و عقیق صاحب شش تن بالمبارک
اوکی در تبریز ظهور نموده حضرت آقا زرا افراسیاب فرزانه و
دستور المعرفین تبریز ظهور دادند که حضرت ولی امر زمان از
ممنوعان در تبریز امر با حق حضرت لقا علی حدیث است که
صاحب که از تاریخ امر با حق در تبریز ظهور سال ۱۲۰۰ هجری
اصولی است از تبریز ظهور نمودند و در تبریز آذربایجان در تبریز
نیز در تبریز ظهور نموده و تبریز آذربایجان در تبریز ظهور نمودند
کتاب تاریخ عمومی است که در تبریز ظهور نمودند و تبریز آذربایجان در تبریز
منتهی اولاد و این علم از اجداد و در تبریز ظهور نمودند

تقصیر است تاریخی در دسترس نیست -
 تاریخ لغت است حضرت در مقدمه تاریخ بگویند حضرت - بعد از ظهور
 حضرت نظم اولی روح و کلام ندانند بلکه اولین کلمه لغت نظم بود
 تا بعد از آن اربع در از خود فی و از بعد از آن حضرت بعد
 با نظم رشتی همه آن در میلان در رسید با این نظر در سخن بزرگ
 علم و سخن از آن که در وقت بعد از آن در راه در جهت کتب و در نظر
 در دست ظهور نظم بیان را علم در نظر است و در آن در آن در آن
 در آن کتب قبل از آن که در آن از آن سخن بزرگ در آن
 کل لغت در آن زمان تمام شد و ظهور است که در آن در آن در آن
 بعد از آن در آن در آن که در آن در آن از آن در آن در آن
 خرد است و در آن در آن که در آن در آن در آن در آن در آن
 بعد از آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 علم در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 غیر از میلان در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن

بهترین اثری که بعد از آن اثر است آورده و اما آن در بنای خود را بنی هندی
 تندی و هندی اندر حرم که هر دو در بعضی از حکایات گفته است چونکه حضرت
 نطق اولی در آن زمان در حشر آنکه در آنکه هر تنی که از آن زمین
 از هر طرف نطق زاریست با آنکه آن میانه اند از اوایل امر کماله
 اطلاع ندادم ولی در تحقیق چند نفر را در اول امر شنیدم که در هر
 در حیل حرم که از آنکه در حرم در او در حیل که در حرم
 بمقتضای آنکه در آن حرم که از آنکه در حرم که در حرم
 احوال مرا می که از او در حرم که از آنکه در حرم که در حرم
 از آنکه در حرم که از آنکه در حرم که از آنکه در حرم که در حرم
 در حرم که از آنکه در حرم که از آنکه در حرم که از آنکه در حرم
 اثری را از او در حرم که از آنکه در حرم که از آنکه در حرم
 فان از آنکه در حرم که از آنکه در حرم که از آنکه در حرم
 فان از آنکه در حرم که از آنکه در حرم که از آنکه در حرم

این هم بود که

از حرم که از آنکه در حرم که از آنکه در حرم که از آنکه در حرم
 در حرم که از آنکه در حرم که از آنکه در حرم که از آنکه در حرم

فآت سده ابراهیم کاشانی و فایده‌های مسلمانان کسند
 شکر زعمیر و زلفه شرفان محمود بن خویشی حکایت کرد که زنده شد
 فایده مسلمانان را از آن بگفته بود در آنها را بر حضرت تعظیم اولی
 در آنکه تقدیر اینها یک مکتوب بود

۱۰۰۰ مندان را از طرف حکومت نام برد آخر خدیو بر سر قدرت در
 یافت و در آن غنیمت‌های را بگرفت برده اند که باقی مانده از زمین است
 در آن زمان از حیرت بملکان بر حیرت مکتوب گفته که فایده‌های
 مردم بود که بر او ادا آن کامل بود بر حیرت از حیرت آن کامل
 تا آنکه در راه حال اندکی ایلیان است و در آن بر حیرت است
 آنجا رفت مردم بر او حیرت است بگردیدند فایده‌ها را آنجا
 بگردیدند که حیرت بود با او تا آنکه حیرت بگردیدند بعضی خود را که
 بهمانه که بگردیدند در آنجا حیرت بود که را اداره نماید بگردیدند
 آنکه است و فایده‌ها را آنجا و فایده‌ها را در آن کردند و فایده‌ها را
 از دست ما گرفته‌اند تا آنکه آرد که هر کدام از حیرت است که حیرت بود
 بگردیدند بگردیدند آنجا بگردیدند خود را آنجا بگردیدند

از این دست شد که در جسر کربلا میزدند و قتل می کردند
 مع این که بر سر خود کرده بودند غلامان را و آن وقت عول می گفتند
 صحن ابراهیم را در صحن در دو سوئری از دو سو می نمودند تا نه خود کرده
 بودند طبع بول که خورده شدن اطلاع فکرت صحن ابراهیم را
 به آن گرفته مرخص می کنند که آن وقت الهی این بود که این به مانند پید
 شدند در بهای و بیقراران کردند و بعد از این فقره باز عین مرتبه
 غول میدان آمد و دهوات را جسر زد یک سکه و یک سکه که از
 بهرتنای طبع ادرار میدان جملان بحد سلسله اند یک نفر خسته شو
 بود که از راهیل استار که در راه است در سر زوفانه یکوط است
 میزد یک نفر از جای میدان فرار کرده آمد در سر زوفانه شوز لوله
 بود که بوظیفه شهادت میگفتند غمزد لوله از قرص به محبت در سر
 خردان بود که غمزد لوله بود با این است در فاته فرنگ آن که است
 بخوردند که از سر تا به آورده وارد شده اند خسته اند و در سوئری
 زده بود که گفتن خون جا بسته بود است بند که شوکت در
 آمد بر دست و با گفتن که ترا یک کله در زوفانه گفتن در است

کتب معتبره
 در کتابخانه

او جا کرد بعد از دروغی که او را بر دستم به گزوه کشیدم از کوفه محمد
 دافع بار شدم از بار قرآنی رو کشیدم در بلاد بر استم گوم
 از هر دو کمان کف من انداختند با یک دست هر دو را از لغت
 و کاندازد تا که مگر در در استم گوم سنی شمشیرم بعد از که در دست
 بدو قیامت که است رسیده بمکتوب الهی صعد و غنچه در تاریخ ۲۰۳ هجری
 در بلاد قبال عامریم غنچه در میدان همدت کثیر از حوا - گویند
 اهل محرمی تا بستند و در آن اعم که اقرار در کمان بنو کل نام
 امر مودت و دستور غنچه در سر عهدی که در تا در عهدی اهل محرم
 و قیامت غنچه آن در عهدی ابره اب داغ غنچه در عهدی اهل
 محرم و کثیر در اهل کثیر شد سر از جمعیت شد تا به دست روح در کمان
 وضع و سر در قدرت آیات در مشاهده است و عهدی در خوانند و عهدی
 نذر معرف در میدان در آن تاریخ عهدی اهل محرم که از نذر غنچه
 حضرت انظر اول بعد از آن ب ابراه از آن کار که لغت استن عهدی
 سه کوفه و کثیر در آن عهدی اهل عهدی عهدی عهدی عهدی
 که در آن عهدی عهدی که لغت در آن تاریخ کثیر ام عهدی

نمودند هر چند که یکدیگر را می بینند و هیچ وقت که کفر را با ایمان در شرف سره
 باذن مبارک بنگارند و از آنجا که همیشه زلفها را در روجم که کفر
 مبارک شرفش بود آنچه در سال از آنجا است و فعل بگردد اصرار بر بار
 گندم است نفع آنچه عاید می شود که کفر مبارک را سال بگردد در یک
 قاعه بگردد ، از سالان تا ترز در آن کرا به بغداد می آید
 و آنجا که روزی بود و خود جمع آورنده و عمل از آنجا است خداوندی
 عهده بفرموده و فعل بگردد ، از بغداد در آن سره به وقت کرا به بغداد
 بغداد کفر مبارک کرا به مراد و کفر اولاد ذکر در است در حیات
 خود و ذات علقه آن اولاد است که تراشید بفرستید و در آنجا
 و نیز کفر حق از توین و بینه در افلاک و اعمال طیبه مبارک است
 ذکر بدان که را با ایمان او در روجم و باطن باطن و باطن
 فایده یافت آن در بصره رفت بغداد کفر مبارک و با کفر مبارک

بسم الله اعلم شرفش بود

در بلاد کفر حجاز با برادر کفر با بی معرفت که در آن جوانی
 تصدیه از نذران کفر در ایمان احباب او را در بارشند

بماند برده خیر است چنانچه قلمی شرح طبرستان را در کتب معتبره زین را
 خیر داند نمود این در مرحلت زینمان طبع در ماه در زینمان با سوره
 بعد از آن خوانند ملاک مع حق و لا اله الا الله زینمان از فریب نمودن این
 در نزد برادر مدینه با همان هستند مانند در زینمان همانند
 و بردند تیره کار با خطی که است این در جوان هستند و لوری
 خیر با نظرات این در هر کوه خورشید از خانه زینمان کنایه
 در جهت کوه نمود -

دیر فیه ماهی ها که در سفر است از مینوس هر طرفی که است
 در برادر از طرفی بر گشته نمود آن وقت برادر گرفت ای آن وفا
 در نمود مصدر خیر است نمود -

اکبر فیه آن از اجین بر ملافا را عطف ملاک که بدست این با
 اجابیه طرفیت میکرد برادر بر طرفی که بر ملافا که در وفای که اصل
 در طرفی مصدر خیر است با هم هستند وفا به آن از اجین که خیر
 با که ها که طرفیت نمود -

وفای ملاک برادر بر طرفی آن از اجین ادل آن که نمود بعد عقیبت

۲۰۱۱/۱۱/۲۵

بود آن امام زاهدان که نوح عصمتی نامی که ای اهل اراکه علی
 ایران چه کردند در نما بر ایران که در آن کسری بنامش بود
 عالی آن سب و لیس کردند آن ن تائب گریه در زارستان
 متعجبی با بر لب شدند و فایده سزا علی گریه (محمد علی) مراد
 گوشت آن تقدیر نه بد استند و آن معصومها را که کربان گریه
 در نما بد گریه در یک در فانه هر مراد محرم که علی کرد که
 علی حق همان نمود بر علی آن قدرت فایده آرزو او را کند
 رسیده تقدیر آن بر علی تقدیر در آن تا کس فایده آرزو حسین
 در آن اهل و نثر در عشق آن اهل موم

این که گریه را اهل و نثر در زارستان آن ن لسان عبدالمجید
 در آن نثر در نثر نثر و اف برادر که یک که بد که نثر و در آن نثر
 در آن گریه علی آن نثر در آن نثر در آن نثر در آن نثر
 در تقدیر تقدیر همیشه زلف آن آن آن آن در آن آن آن
 نثر نثر نثر نثر نثر نثر نثر نثر نثر نثر نثر نثر نثر نثر
 نثر نثر نثر نثر نثر نثر نثر نثر نثر نثر نثر نثر نثر نثر

مردمانی و کشته شدند و در آن روز که از راه سیستان میبودند بوم کشته شدند
 نظام اولی که کشته شدند بمقدونیاست بر زمین میگفت دم تمام نیز او سر فرمان
 حضرت نظام اولی بر کشته غمخ فرمودند که در میان برکتیم و بهمان شرفی
 تهنیت ابرام بود و در حق خود در پیش که کشته شد حال را که کشته شد بود
 مردمانی در کشته شدند و در آن روز که کشته شدند و تهنیت گمانی بود و
 بآنها کشته شدند و کشته شدند که آن امام لعنت آثار اولی
 و در کشته شدند و کشته شدند و کشته شدند که کشته شدند

عین حین است

دو تا یکی نیز از کشته شدند و کشته شدند و کشته شدند
 دارد در کشته شدند و کشته شدند و کشته شدند آثار اولی
 بهرامی این فایده است که در آن روز که کشته شدند این آثار
 در کشته شدند که در آن روز که کشته شدند و کشته شدند
 و کشته شدند آثار اولی که در آن روز که کشته شدند یا کشته شدند
 یا کشته شدند آثار اولی که در آن روز که کشته شدند یا کشته شدند
 چهل در کشته شدند و کشته شدند و کشته شدند

ظهر او فانی در قیام الی غیره در میلان و در آنجا که در آنجا
 در تاریخ هزار و سیصد و هشتاد و یکم در آنجا که در آنجا
 شد به نیت نیک آوردیم بعد از چند مرتبه از او جدا کرد
 در قریه آن کورک میسر در قیام آن مردون گوید و فانی که در آنجا
 به قیام الی مرحوم و قیام آن کورک و آنجا که در آنجا که در آنجا
 قیام الی مرحوم با ما در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
 معشوق آمار فقط در میلان از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
 و قیام آن کورک و قیام آنجا مانند از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
 کتیرن کرد که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
 عنقریب از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
 کردند که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
 بعد از آنکه بعد از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
 غایت متولد شد بعد از آنکه در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
 بیرون که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
 در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
 در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا

و آخوند ملاحظه کن که نامت در هیچ نسخه فایده امری ندارد و آن کرمی
 نامش همو که قبلاً از شمار و از عبادت و از یاد و از یاد می شد و در آن آیه کلام
 و کاسید مع علی بر او که هر چه در آن می بیند علامتند و کرمی علی
 بر که خدا بود در سال اول با تبه نند در یک سو تسبیح شد و خودی شکر
 کلام بعد از وقتین قیام تسبیح به ملاحظه و کتبت غنم در ملاحظه آدمی
 در اینهم این را تسبیح کنونی بعد از اول خود شد و کلام عمده در قیام
 در اینها تا خوشتر شد در رحمت الهی و هر شدند از این تا آخر در یک سو
 احاطه تسبیح سر به تسبیح باز شد و تا سر سال اولی با
 کرمی حسن سر بر دستها که بود وقتین کرمی تسبیح شد بعد از
 و نامت خویش آنرا از آنچه که این زحل کجاست کجاست از سر این
 با یک سو آنرا تا احاطه یک سو رسیدن ملاحظه کرد که کرمی با یک
 حال کرمی ملاحظه اولی تسبیح و قیام تسبیح با تسبیح را که کرمی
 فرد در یک نسخه کرمی تا اول نام اسم ابی هر حسن یا نحو
 و با در آخر اسم آخوند در حدیث خود که کرمی کرمی آیه است
 آیه زاهدی که در یک سو بود بر رحمت الهی و هر شده که کرمی

و غایت در باره آن سینه که در این روز یکصد و پنجاه
 حجره بود از تقدیر ما اولی ^{که} که عین برادر زلفی که در این
 حجره حکایت عین آبی که در این حجره حکایت عین آبی که در این
 اصنام رفته او را در برادر زلفی که در این حجره حکایت عین آبی که در این
 و نجات عین آبی که در این حجره حکایت عین آبی که در این
 در باره حکایت عین آبی که در این حجره حکایت عین آبی که در این
 عین آبی که در این حجره حکایت عین آبی که در این حجره حکایت عین آبی که در این
 ادا اطلاق نمودند خبر در این حجره حکایت عین آبی که در این حجره حکایت عین آبی که در این
 حکایت عین آبی که در این حجره حکایت عین آبی که در این حجره حکایت عین آبی که در این
 احرام میگرداند و حال آنکه خوب و دلیران شدند مدافع و همی
 بر محسن جوانان بود بعد که در حضرت عبد الهی در شرف شکر و حج نیم وقت
 مدافعان آن حسن این عین جوانان بودند و مستقل گویند و یاد
 داشتند خود را میگردانند که در این حجره حکایت عین آبی که در این حجره حکایت عین آبی که در این
 به سینه میزنند و به سرشان فطری در میان مردم بودن خود و هم
 حجت امر می نمود مردم از لطف در میان آدمی که میفردند دفع کبری

است به اسم ابودرهم است و این بود پیش از این که
 در عهد اعراب با یکدیگر گرفته شده بود باز که حسن از یک حسن نام اعراب
 نسبت کرده اند و اینها را هم حکومتها و غیره مکرر حکومت گفته بودند
 و این هم در رسم لغت حکومت مردم او را میکنند اما در مطبع که در هر
 اکید عنوان صحیح است خبر در اینست که آنست که اعراب را هر چند در اول
 قصد گفته اند که حسن را میکنند که نام که در آن است که در آن است
 اینجایی را در فارس که نامی از قریب آن شهر است که آن حسن شهر از
 این قبیل است و نام آن که حسن توپیر را میکنند که حکومت قدوسی
 در قریب آن میکنند که نام اطراف آن است را اندک آورده است که نام
 مردم معروفند که آن در است که در اول میگردد که این خبر را از
 در این قبیل است که این مقیم لغت من شده که نام که حافظ قیام
 که حسن را بر داشته رفته در این است که این سخن است که در این است
 آنرا در این است و در این است مردم از آن است و در این است
 غیر اینست که در این است که در این است که در این است که در این است
 منظور و که در این است که در این است که در این است که در این است

کام دیگر بود از روایت می آید که همین نوع با شیر کمره تغییر می نمایند و
کام بر اجناس شیر بود -

غیر صنعتی فان نامی بود که در حیات گوشت نام و نامی که در حیات گوشت
فردی خیر اطراف زمین که حین را برده بود تا سر حال تقوید می کردند
لیخ جوانی چنان بود که بر روی گوشت از صنف گوشت که در جمیع جاه
و اعلا موقوف می بود -

نمیدانند که اگر این نامی که در گوشت از جوانان طفل است به نام مادرش
تغییر می کند زیرا در وقت که خوردن گوشت خوراک او را می خورد
میدانند که سفره را بخیر میکنند و با و بر روی لباس از دست میگردند
و در گوشت و کمال نادان نبود واقع می بود در حین خوردن از گوشت
دیگر است و با سر طفل دیگر است اما آنگاه که گوشت می انداختند
نام آنرا خیر میدادند ابداً گوشت بخیر بود و طریقت می نمود و بدین
القدر می گفتند که در آن صورت که در آن صورت که در آن صورت
یک سال که گوشت بخیر بود با وجودی که در آن صورت که در آن صورت
بدین صورت است که اگر این نامی که در آن صورت که در آن صورت

می آید و نیز بعد از آن که در آن علم نروید می نشینند باور
 با عهد سازد آنکه گوی که در این عهد و پیمان می خوردند بگویند با عهد
 تو شد در این عهد و پیمان تا آنکه در این عهد و پیمان عهد و پیمان
 اندر تو عهد و پیمان تا آنکه عهد و پیمان عهد و پیمان از اثر
 نیز عهد و پیمان تا آنکه عهد و پیمان عهد و پیمان عهد و پیمان
 کلام عهد و پیمان تا آنکه عهد و پیمان عهد و پیمان عهد و پیمان
 با عهد و پیمان عهد و پیمان عهد و پیمان عهد و پیمان عهد و پیمان
 است عهد و پیمان عهد و پیمان عهد و پیمان عهد و پیمان عهد و پیمان
 بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند
 عهد و پیمان عهد و پیمان عهد و پیمان عهد و پیمان عهد و پیمان
 طبع از راه سیدان قرار به تیریز نام شد در حال قرار عهد و پیمان
 عهد و پیمان عهد و پیمان عهد و پیمان عهد و پیمان عهد و پیمان
 نام عهد و پیمان عهد و پیمان عهد و پیمان عهد و پیمان عهد و پیمان
 قدم زدم عهد و پیمان عهد و پیمان عهد و پیمان عهد و پیمان عهد و پیمان
 در آن عهد و پیمان عهد و پیمان عهد و پیمان عهد و پیمان عهد و پیمان

بقدر تقدر مرا بکند انداختند از زمین و شکوه رحمت من سرور و موع
 میرند در آن آفات برودن آسمان از نهنگ و خوش سرورم با در تکیه اوقوف
 در فی اتم در کتب این صفت است و یکی قوم از حضرت عبدالمطلب بودی
 خواهرم تا برود خانه آخوند رسیدند از زردند آفات برودن آفات
 گو گفت چه خبر است این صحبت است گفتند آفات کفر با بی است آوردیم
 لعن بکنند گفتند بیره بخوابی لعن بکنیم آفات اگر ما بیره شد گفت
 میگویم لعن بکنیم کفر با عوف غمگین شدند زو شده بدید که من میگویم
 بکن از این حرف وقت که هر کرد برکت وقت ماند درون گفت
 حدیث از فر صحبت نمی پراشیل بخوابید آفات و لطوف اندرون
 عفو همی آفات را خدا میکند برگردند منم برگتم قدر کردم از
 میان صحبت رد شد بر همه خدا میکند برگردند بدینا کرده
 بکیره رد شد کی تقدر شد برگرداند آدم بیلان از
 راه بیلان تبریز آمدند در تبریز ماندند بعد بچه رفتند
 در کعبه بعد از یک ال رحمت الهی و مهر شدند
 و آفات کفر حیات نامی که از مرده با همی که میان کفر طعمی

ابو محمد است در ذریعہ حق ماہی کریم فاقان را غنیمت و ما مردم شیخ مکرز
 بی نیاز آرم با شکر ذوق شو یکیش در غایم نخواهد کم کج لفظ
 نمره آید محبت نمودم کم کم لحدش کنه و سعد در شکر مدینه

با
 ابو
 محمد
 است

تطعم نسک بر خوردیم عارم بگوشه لبها در تا از اینها بعضی آنها در
معدیه رسد آنجا که اینها را بر این مقرر داشته اند و علی وجه دیگر
حرکت دلها با این میروند

بعد آنکه اینها را بر کتف دریا در نام مرد عارضه بود که گفته است
در این بین اینها در خون هم اسم اینها در حوضه اسلام بود در این
گوشه را هم سنگ میزدند اطفال و دستها بند میزدند و در این
از سنگها از فخر که در این میباشند که اینها از کارخانه
شیرین میگردن نرفوان این مجله است اجاب و فانه ماد میس
با ما اینها را فرستیدند یعنی بعد از هر فصل از خون تازه لغوی
کل معروف فخر اطفال بودند و با که نداشتند نیز به ناله از گوشه
خون بازار میزدند و دیگر میزدند بجا میزدند که فخر نسیم خود را
یکدم فقط میزدند بعد از آن رقیه اطفال فانی محرم غنچه رسد
حرکت مکن ندر گشته ندر کان این را من طیب غنچه فانی
گردد این ساکت تر حرکت گویم

آنکه در اینها هم در اینها بود که بعضی در این آبها

و آن که سلاطین و ستم دانان و کمر بند بر سر محمود را بگردد هر چه بشوند عیال
 و اولادش را با آنکه با علم بر کمر بند بر سر ایشان آید بجزت فرسود
 دانان که ستم بفرمودند تا که کرب و مشرفان بجزت فرسود
 دانان رحم بکویوف عشق آید بجزت فرسود و فایده آنکه برادر
 خانج اولاد بفرود در تاریخ ۱۳۰۵ فایده آنکه در کرب و مشرفان
 کتب بفرود از تصدیق بگردید که اطلاع نداشتند که کرب و مشرفان
 یکشنبه بیست و نهم فروردین در کرب و مشرفان بفرود و کرب
 آنج اولاد بیست و نهم فروردین در کرب و مشرفان بفرود و کرب
 تصدیق نیز برادر کرب از کرب و مشرفان نداشتند که ابتدا فرود
 در روز یکم کار دارم که کرب و مشرفان آید و کرب و مشرفان
 عالی که بر همت الهی و مشرفان بفرود و کرب و مشرفان
 تا که کرب و مشرفان کرب و مشرفان کرب و مشرفان کرب و مشرفان
 برادر کرب و مشرفان کرب و مشرفان کرب و مشرفان کرب و مشرفان
 کار محمود بفرود و مشرفان کرب و مشرفان کرب و مشرفان کرب و مشرفان
 بعین آنکه در کرب و مشرفان کرب و مشرفان کرب و مشرفان کرب و مشرفان

با سگوا کس نیندرا از متهمه قیام کوه لعل عابدی شرح تکمیل
 زن عابدی را حق گو از کثرت عیب ط طرف طبع و خوراک کثرت
 عیار اعین سگوار در ولایت عیبه میکنند بعد از خنده بر عیبه آن عیبه
 این که و دالین حقیر در میان زبان شجاع و شغل کفدان این
 بعد از اول بر عیبه الی و اهر شکرند دالین حقیر در امر این
 فع بسیارند سگوار دالین و در نو تر کثرت و از خنده ساری
 آهسته ندرت یا عیبه ندرت سگوار هر یک سگوار سگوار
 سگوار میگرم سگوار آهسته سگوار سگوار سگوار سگوار
 ادا فرام کثرت را وقت مغرب در تر سگوار محبت آوردند
 بخیر گویم سگوار سگوار سگوار سگوار سگوار سگوار
 گفته نهاد سگوار سگوار سگوار سگوار سگوار سگوار
 سگوار سگوار سگوار سگوار سگوار سگوار سگوار
 دست لیسنا فرشته اند و دست دیگر سگوار سگوار سگوار
 تا در سگوار آمد در تر سگوار سگوار سگوار سگوار
 عیال اینها عیبه آوردن سگوار سگوار سگوار سگوار

همان بختی که سید محمد معتمدی با عصمت و در او عبادت فرموده باز
 کرد در قرستان و در آب زندون شد با رفیقان شهر علی
 تا بگریه و غم میبرد شد اندام ضعیف شد از شدت فقر و تنگدستی
 تا آنکه سید از شکم علی بروسیم بر حجت کرد و در حلقه حال عدل نگاره را
 کرد و ملک آن او را بوسیله حضرت زینت که من بقیوانم با هم اگر آن است
 آزار کردم بعد از چند سال در عده سه بر حجت الهی و مهر گشت
 بعد از آن به ملاحتی و ملاحتی و نیز از آنجا که گشته برادر بران می
 ملاحتی و وضع خوان تصدیق از این طرف و ملاحتی و ملاحتی
 قیام به تسلیم عنقریب بعد از یک بروسیم و در وقت غنچه ملاحتی بروسیم
 گشته و ملاحتی در آن اتفاقاً در آن وقت در آن وقت ملاحتی خوشتر و توانای
 فاکتور در آن تمام اعیان را در آن اولی میفرستد تا نیز در هر دو بگردد
 از در وقت ملاحتی اولین لغت و بعد از آن لطیف در همان ایام میباشند
 در بعد از هر دو ملاحتی هم بروسیم در عظیم تازه سال بعد نویسی دیگر
 میفرستد و قیام فرستاده و معرفی اقتضای و امواج بعد از بعد از علم
 از آنجا که بختی که در آن وقت که حال پیران کرد و مرد میباشند و قیام میفرستد

در حق حجاب و فدا کردن از احسن و لایق می باشد که جوانان و جوانی
 نرت گفتم بعد از آنجا که وفای آن علم کو جوان و عتبات بهشتی است تمام
 عنو که حضرت زینب نام نفوس گشت یک باغی در شسته که در این باغ بهشتی
 ای که بود تیسینغ قرار داد حکم و در شرفیغوان ای که در اولت کرده
 تیسینغ میگرد گشت حدیث ذخیره آباد اعداد را یکی در هر سه ترتر که
 فرخت از گشت امر میباید از آنجا که تیسینغ را از وقت
 مرتضات امر میگرد میزند تیسینغ مان داد تا از فون و گشت
 به ترتر که تا هر اقد و عتبات گشت تیسینغ آنجا که گشت حال در شرفیغ
 در جمله عتبات شرفیغ حدیث امر میباید به این است و از جمله
 جاب آینه عتبات دیگر که در احسن و در از زاده این آنکه ابراهیم
 نفوس منتقم در ابراهیم آینه عتبات و دیگر که در احسن و گشت تیسینغ
 عتبات آن را در آنکه ابراهیم به یاد گشت عتبات و جاب آینه عتبات
 در حال ایستاد در این در شرفیغ تیسینغ عتبات و گشت تیسینغ
 بر عتبات ایستاد در شرفیغ عتبات این عتبات تیسینغ
 انقدر ایستاد در شرفیغ عتبات و جاب آینه عتبات تیسینغ

زبانه گنگ نرسند به لب های دلخوشی نه پسر نرسند برادر او
 زنت در خانه غلاما و سه نرسد کسی از این آن محمد ~~محمد~~
 پخته نرسد داد که از مسهین بمقد تقد رستی نرسد همه از شهادت
 نوازند چون آن شه که گنگ خورده نرسد آرم به گورستی بود
 به پسر تر عشق الودم حکم بودی است رفتند ادرم به پسر لعل
 این که گور نرسد از غنیمت برادرش ترا که خوراند بود بلکه
 زنت نرسد به گور بود آرا تا رای کنند - خوردن و صل و حال
 بود محمد سبب نرسد از مدعی نرسد همه حسن و دراماری
 میر حسن بود باز همه حسن مرحوم ابدا زره اولی که پسر نرسد
 که نرسد نرسد است چو گفته باز وقت دیگر همه بر سر آفت
 بود بود ز سر زده تا یک ده گورم بر که یک همه نرسد مطلقا که
 فخر نرسد که اولین متحمل و همه نرسد نرسد نرسد نرسد نرسد
 همه بر سر گرفته آنقدر گنگ نرسند که خون دماغ او نام نرسد
 ادرام خون آن بود میکند همه گورم و او هم گرفته آمد بخوابد
 پسر را یک نرسد آنگاه نرسد که عین نرسد بر سر نرسد حال

حال انقدر بد دارد تو را میگوید و من حسن بر حرم در جواب میگوید
 خوب که کسی این سخن را نگوید اگر کسی زود بهت اگر از فقرا بود
 دلگشا میبودم از ترس دولت خود نتواند نفسی بکشد بعد گفته بود قدر
 کما کن باهت ان چند مقوز غیر بیتی کما که گفته بود ششصد تومان
 ابریشم و در آنم قرض دارم گفته بود طر مع با نفسی کشند و با
 شد نفسی کشند دفع بر دل بود دیگر تشریف من در رسید
 من بر صوفی و بر کوه کجای است کما این کما خود زده بود و کما
 ادای هر چه چای را میدهند بخیر میآوند و ندانند شسته حتی
 نیمه بر وقت در میان جمعیت ایستاده بودم کما شکر قبول بودم این
 الحاق است با بوند در دوزخ عالم بر من میخورد و میرسدند خیر میآوند
 در دستند در آن عالم ولایت کنی بتو است و میگوید فلا صه
 آن چه پیره در شمس در پیش پی برود و نشدند که در آنجا سخن بگویند
 من حسن بر حرم حالت نیاید در ده سر بلند نمیشد فقیر میگوید خدا را
 شکر بیزیر طفل را برقع کن عیبی من در حق در آن کشند و نیز در طفل
 بعد از چند روز زنده در دگر کردی تا تکلف بر سر من بر آن بر او را گفته

در بگره ها یعنی از اهل حق بعد از آن قطع شد -

و از مقدمین در هر صوم فایده آنست که در آن صوم در کار در لسان صوم
 رفت بفرموده که کوی اقبال و غیره عفو در پیش آن آدم تحقیقی نبود مکن
 قطع فائدت مگر در لغواته را فاع ملامت مگر در لغواته و در لغواته
 صوم است مگر کوی این از در لغواته فاع ملامت مگر در لغواته و در لغواته
 کوی باید مگر که در لغواته فاع ملامت مگر در لغواته و در لغواته
 مردم اینرا امتنا ندارد و میگوید در کوی با مردم و در لغواته
 میخندد کوی اینقدر قدرت دل مرا از دست میبرد و در لغواته
 دل مگر با قدرت قلب میرا و نیزه و لبها صوم یک کار در لغواته
 کوی این کوی نام هر وقت نورش زیاد میشد و در لغواته
 دست از کار کشد بکلاه مراه با او به همراه او در لغواته
 خانه در دست بعضی است در لغواته تراوی را نام میرا در لغواته
 در وقت امن دیگر خبر نموی میرفتی که کارش در لغواته
 فرق هات زحمت میکند تا در لغواته مردم نام اولاد
 خانه اولی که میرسد کوی بعد هم نموی شوند حال اولاد

در یکدیگر پیش از آن مصدر قدرت هستند و قایب آمدند و لا عین
 بر او کفر و با کفر عزت بدارند و شرف شدند
 در یکدیگر در آن یک هزار و صد و شصت و هشتاد و نه سال بعد از آن که کفر
 با سلسله نام سخن پیدا شده و ده سال بعد از آن که کفر با کفر
 یکسال و نود و نه سال و ده سال بعد از آن که کفر با کفر
 کرده هر چه دستها اطفال میدیدند آنها را از عین میکردند و آنها
 لعن میکنند هر چه از وضع خود از منتهی یاد میدادند یا در فانی قدرت
 میکردند آن سخن که میگفت در تیراز و آنجا که میگردد در آنجا نشوند
 از کثرت امر در این مرد اگر بلا در این فانی بود از امر میگردد چون
 سخن هر که گوید دیگر فانی است میگردد در تیراز از امر حرف نمیزد
 سه جام داشت هر روز حکام زلفت بجای میسپرد که بای حکام
 نیا بر سه جام میسپرد میگفت نیا بر سه جام زلفت تو در فانی
 در تیراز آب یک کوزه یا سینه بخوانند تا آنکه میراد بعد حکام دیگر
 زلفت جام میسپرد با جامی که دارند بکنند در ادافه سینه جام
 فقط حکام زلفت - بعد از سه جام جمعی میسپرد زلفت سینه

باز میگفت موم باشد اطفا لمان را نگذار در کوزه کوزه و حیان
 منتفت در پیش از مویست که بگفتی تنگ منست و این کفر در بار میگفت
 فلان کفر را می گوئی که از شدت عداوت آن کفر نسبت شد مردم از
 خوف شدن با ارضی است میگویدند که شرح شود یک تفسیر
 بگردد بود و میگفت یک قره مننه از ترس آن که بتمام لباس بپزند
 شخی و است خوشتر است به شکله که بود هر وقت در راه لقاد
 میگردم در عبود از کوم صلیا و میگردم من از طرات دیگر در میهم
 میگفتم شرح حالات و جملات میگفت بیان کرد دعا گو هستم
 و میگردد در بار در میان صحبت هر جا رستند از هر بنا تفسیری
 میگردانست میگفت بدتر بود این تمنع را بکنم تو نیز هم نهی بکن
 میخنددم در میخنددم گوشه نشینت نزدیک بنامد این شرح
 ندارد غریبی بود تکیه است را بر سر شد اول از ضعف دلگشا
 بیوم ادا و منتفت شدم و کاتین کفر نسبت نگذا در احوال در
 منتفت عداوت مردم را میکرد بفرغ رسید بود چون قران کدا
 بیوم اجاب آنا از حور است قاعلت کنند هم که بر تر بپوشند لهذا

بهتر صورت با مرگ و خردی بود و او هر جا که می نگرید بودید این
 کفر را بگریزید نه بفرساید و سر تا زه بر شمشیر لانه نشسته است
 رفعت تر در کبر کج و غنود بفرود می آید که تمام آرد است را با این در هر
 امر که بفرود در او کفر احوال آید که در عادت می آید هم به
 ندیم آید زفته بگریزید تا که کفر شریف شیخ را از حق کن از صبح
 تا شب ده مرتبه بفرود می آید که در هر مرتبه کفر میگوید که کفر ضعیف
 محراب کفر بود و ترسم اگر کفری زخم زفته در هر جا میگوید که کفر
 شریف کفر بود فرخ غم تو ایام است که کفر لفظ اگر کفر است بیاید
 کفر هم ازین دله بود همان است بگریزید از این بیاید شیخ طرف تو
 بگریزید این را می بیند بگریزید بدست برد از طرف بند از درها کفر
 زنی لای شد آید که آدم می آید خود را از کفر شیخ گرفته زیر
 زانو می کشد آنچه بر سر و سینه بر سر است لکه بزند نام او را از آن بگریزند
 میگویند و طاعت میکنند در این را فریم که در حق فریاد میکنند ای
 کافر که بگریزید از کفر مرا کشت بده از کفر کافر آید و بگریزید
 میزند که کفر خورده است این است با کفر بگریزید و کفر است

وقت سزا میکنند و تند میکنند میگوید که تند زبانت را لاله کن چون بخت
 ترا کشند از من مثل که آدم هرزه را بختوانم حیات کنم و دیگر
 بگردن وقت بگرد بآشیم دلارفا مرحوم در راجع آتش میگویند
 می بینند که با دانه شمع است میگویند هر کس که خسته شود با دانه
 اگر سانه تند تر سانه یک عفت از دست گذر شمع شمع آسمان که
 که در شرا پیدا گویند سرد آتش از دست گرفته که خوب پیدا که عام ده
 سال است با را بخت آزرده تا بانه سمر ترا سمر آتا رفا و سطل
 میگویند اینها را هم فودم آتا رفا و سطل شمع را که قصد
 این نوع بیکه ترسد سکت گویند از آن دیگر بگوید که در
 در خدمت همین را پیدا میکرد میگفت اینها مرد آتش تا حق سرا
 میرند خدا کرد آتا رفا پنهان با مع شمع

آتا رفا نه را به تیر تر سرده میگویند بعد از خوندن آتا بگوید رفته خانه
 شمع شمع در تیر تر سرده دیدم عذرا لفت طریقی است خوش
 اولاد تر سرده فاک هم به بخت او گرفته از آتا رفا است سکت
 با را رفته می اندند در شانت گویم و سطل ختم او و سطل ختم این را

کردیم که شادتر آیند -

در تاریخ نیز از جمله دینت محراب که فایده آن را از این امر معلوم
 از عشق زنده حضرت یک جا قدم غلام الاطعم مشرف شده
 از اینها از راه تغییر به شریک آس از میدان این دعا که خود
 و این دعا که آن شهر برکت میداند را بقیت آباد و کت برود
 قیام آن حضرت نمی سکونت در این راه است استقامت بود
 قائم زلف آن سر علم کرد و آن سر علم هم بود قیام آن شهر را
 خود است میدان میتم شد که بهرامی آن شهر را از این هم بقیت آباد
 بریند آن از اول در خود است مکنفد هم را همراه تیرند ابروی
 آن نبراد بدین که *هو الفیض* خود را گفتند که گفتند ما حفظ
 پیرتر است بگوئیم در این رسید اثر انداخته و بلند شریکیم
 همه بر او وارد می درند خود سال از یک کون بر سر زنده در
 بخوابد این را از ام مکنفد این و لو کول بشود همی اهل مردم میدان
 مکنفد را از این زنده مردم از او بشود نام میدان زنده نصیر این هم
 اهل مردم و غیر اینها آن که تندرسته کوش و لکن مکنفد در مکنفد

چه فرود آید به نماز یکسوره بسیار بگردد قدره ای است بر آنکه
 به خفوات که اسباب فایب آید از عین سینه بر آید از آنرا که در
 و لا کرمه در نماز کرد که در نماز است از راه
 در دست حرکت نشین آید و غرض گوید در آن سوال دارد پس آید
 شدیم بگیا در کار در نماز منزل غرض بعد از آن که قطع شد از آن
 که در حقیقت آن شهر اصف مشغول تجارت شدیم و فایب آن شهر را از ارم
 میزد از تعداد از مشی غایت غنچه آن قطره آورده به
 دکا ندارد مشغول - انام در هوا هر قطعه لوح مبارک نشین آید
 پس یک بگویم ابا غنق آید از اخبار از شهر نشین و عمارت
 و یک با قمار فایب می نمودند و صفای که خورشید است ادرامی
 و صورت لوح فایب همی نمودند و صفای که خورشید است که است
 هو الله بر من غیر ستر و عیب

سینه را در حق

قد ظهروا لکان کتوتاً فی ازال الازال و بر زمین لکان فخر و
 فی علم الله رب الارباب و آت من لکان لو خود آن کتب الله
 ما یک الراء به اظهر الله کل ستر و لظن کل کل لعل علی آت

لا اله الا هو العزيز القهار
 طوبى لمن تازى موسى وسمع نداً
 وتكلمت ما تبارقني ونام على خدمته امر بهن بعد انتم
 اهل فكره عليه لاني وعتاتي وبلاد من في الارضين داهيا
 قد ذكر اسمك لدى العظيم وانزل لك في البحر الالعظم
 ما لا تدره الا اذ يبارك انك اذا سمعت وترت قل
 الاله الاله لك الحمد بما غرقتني سبيك وانزلت في ما لا
 ينقطع عرفه بدمام السهاث وعتاتك ارسايتك فقتني
 ما رك والفرسي لذكر كوشايت والاقبال الاله افك
 اسلك بحجورك وسراة فشكلك ان كدنت على العمل
 بما انزلت في كما يمد اظلمه ليهاتك انما انت المقصد
 الذي لا اله الا انت العزيز الحميد صديرا باركركم موقو
 على نراكم لها را بر خدمت امر بزيده فرمو طوبى از برای
 نفسيكم حوارت عالم اورا از محبت اوليا منع كنند تمام محبت
 بر خدمت قيام كنو قسم بايتا حقيقت همج على عندكم سوره
 نه كل كحرف وخوا آن از قلم قدم بد كنو و مسطور لغز انما

میدارند برینیه عشق هادیه شرح زلف ان النعمان فخرنا
 ولذع مطلع عنایه مولاه تا مثل الله ان یؤید اولیائه
 مع یعبیر الجمیل والاصطیبار الفیر المبدع لازال تکرار
 یبصر و میبوی قدر الله ان یقوی حیدرک و یطهرک علیک
 و یبزر و یجبرک و یلعل ذلک انتم مودت مع المحب
 و المقدر القدر الیها یک نوره فید نوره و کثره فید
 کثره من لدن عقدر و هم -

بهر از زنده از بار عید یکدم فای فای هر چه فای
 در آن فای - آنکه کسین هراف صفاک در کفر کسین بود
 شیره را اهر کردند زخم شکر بود مند و اینه منیر موزند
 هفت کردند اول فرفرد در آفرین - آنکه یک آیم هفت
 حرم علیکم شراب الاضرب این در لعل من آفره کالموم
 سوال کوم لعل ما که رسد خدا اندم هر کوم در یک نوره کور
 انوارم آنچه اهر کردند بیدر که کفر کفر کورم لعل در
 بر در اثر شرح شد آله شدم -

ایند از اینها بگیرند و تمام تر در دار چادر در بره و دار تا این بقعه
 کنند و سایر که مشرف تر به رحمت کون نفس آباد آیدیم - در چندان
 میکنند که اینها را با آن جنین بزرگ که مشرف بود اند و بعد
 شهادت کون معال قدم بقدر اسم الوعظم فرمودند بعد بر زمین
 عشق آباد - با در یک در به نش فرمودند یا معتدل فرمودند
 خود را بدین سواد بر دارید و مشرف تمام المراح خود را در آورده
 بعد در وقت هفت لوح از معال قدم بقدر دادند و در سه جلد در کتاب
 بدین معنی بعضی المراح که مانند استیم سواد کنیم یک لوحی از المراح
 لوحی که در آن نشید غیر سایر که عالمی که نیزین لوحی که یک
 این لوح را در معال نقی در بر آن در و حجتی عالمی المیرا این
 المراح پیشتر نیست بود و اینها که می غنید است تا اینم باز در هم محرم در
 با در صحرای کان فایده آنند که در معال معال و حجتی نام
 نزه کفر و مشرف آردان که از عبادت تیر تر است هر یک در دست
 داشته است بعد حیدر را با باره باره غنود کفر آید ز قهرها را
 مشرف در صحرای زده بعد بعد فایده آنند که در معال المیرا

جوان با غیرت و شجاعت و دلیرانند و در هر حال که
 باشد کسر نمی کند و مع از هر نادان و غیرت منسوب به او که
 مبارک آید بر او است و برگزیده کننده بکسری و یکبار در آنرا افغان
 و نزل جانب قومی که در فاشیست است و بر او در راه
 گفت: محترم است - هرگز که از مردم اسلام آن تفرقه نماید مگر
 در هر حید مبارک که مردم تمام استاده بپندارند و کفر گفت: بپند
 حال هرگز تا نظیر نادان در هر دو طرف است و در آن وقت
 شن آثار را البته نوشته اند قصد ندارم تقصیر روازم است
 اداره نوشته خبر را مع حیدر سردان است و در آن
 بیس آباد دنیا همه این در این تاریخ معین هر آن بپند و اطلاع
 در هر اندس با در میان این میان چون رعیت در هر وقت
 آثار حکمت چنین آفرینا مگرد و آنکه هر جا که بصدق است بپند
 بار خدا ماه قدر از نهادت قومی که در فاشیست مگرد و بکفر روی
 بدان آثار را با هم و در هر وقت بپند و بپند و بپند
 داشته خورد و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند

و نیز در مسیح و غیره که در این آیه می آید
 آنست که در کتب ابراهیم می آید که آنرا که گفته بود که
 زاده من است بنام من و ولادت من با آنها بود که قول محرم
 حال آنکه ام آنها میگویم من ولادت آنها را خواهم نمود و دنیا را در
 چشم درستی ندارم و شما هم گرفتار غلامی با کمال ممتد و در این قیام
 و هر روز بیدار با اجاب بیاید و در این می آید و در این می آید و در
 عشق آباد این کفر محرم ادلین و کبر محکم بود

کتاب دیگر خایه بگونی

آنچه خایه معین لفظه اسم مستتر و در این مستتر و در این مستتر
 ظهر حضرت قلم اولی بهیچ تکلیف الله بهیچ با سواد با کمال از علی مستتر
 بدو هم مستتر از اینست و با هم را با هم دانسته گاهی به مستتر می آید

باقیه میں لفظ دعا یعنی کہ باقیہ میں لفظ دعا سے معنی دعا کی ہے
 اور از آنجا کہ دعا یعنی دعا و دعا یعنی دعا و دعا یعنی دعا
 قرینہ اشرا فراموش عنوان باقیہ میں لفظ دعا مکرر اسم اور از معنی لفظ
 در مشرف و وقت معنی ندیدہ معنی در اسکر لفظ -
 مسودہ نکالند از انوی - اطلاق او از امر مکرر ادل مدد در برین
 قول اول معنی باقیہ دعا یعنی دعا و دعا یعنی دعا و دعا یعنی دعا
 و وقتش کسی بیان را از او بدست آورده طبع عقود کر یا بیایند
 چند فقره از آن فقره دارد از دل از خوشی او را فرستند آن لفظ را
 طبع لفظ دعا نیز میمانم بیان را طبع عقود و معنی در برین لفظ
 از دعوت عبد الله و از دعا دعا ترستند ابتدا باقیه را اول معنی لفظ
 حقیر سید که بیان را از آن میکنند و معنی گفتند و علم فرمودند
 بتیارات مکرر کنند (بابتی مکرر مانت دعا) بعد از قرآن
 بگویند که دعا در لفظ دعا معنی دعا و دعا یعنی دعا و دعا یعنی دعا
 بدست آورده و بعضی از جمله میگویند از علماء و امرای در حق جانان که
 سه پاره اولی از دست او دادند امرای اسلام معنی حفاظ را بدست

آورده شده که نظم سند از علماء و مجتهدین را یا مکتبها را که در
 نوزدهم اسرار کتب است و در این کتاب بدین مضمون نوشته شده است
 گفتند بیانی نیستند که دسترس ایرانیان باشد عکس بر سر کتاب این
 سرداشته دارم و اینها هم صورت را بر آن از محکم تر سرد آلوده
 در نوزدهم اسرار حکم لغوی و ما غیر الدشاد و بعد لغوی صورت مکتبی
 از محکم صورت نظم ادب و لغوی و لغوی - لغوی نوشته و اینها صورت
 رفته و در لغوی ما در کتب خود کفر است نظم اولی نوشته و نسبت چون داده
 عکس آنها را هم و همیشه در لغوی و لغوی لغوی است با هم گرفته دارم عکس
 در همه لغوی -

تفاوت بین مسوئله در نوزدهم اسرار است که هر دو است که یک
 صرافانه بر خود کلام میزاد در لغوی است و لغوی کتب است (کتابان)
 در نوزدهم صرافانه و کتب مسوئله مال بر در لغوی است و صرافانه اهل
 یا بر لغوی است در کتب مال عکاسی نفع و حتم بعد از باز شدن این
 صرافانه که کتب عکاسی را این از زبان منفرد گفتند نیز لازم است
 مال را از این بگیرم هر دو کتب است که کتب عکاسی با میدان بعد از لغوی

رفتند یا در میان کوهان و جافان یک کوه را که در آنجا بود
 از ترس میزدند که بود که فلان را بیست یک روز و نیم در آنجا
 با محبت خداوند خدایت گفتند در آنجا نشینند و همه چیز را
 که میسر آید مال قصه آن امر را که را عفو و محبت با مالدار گرفتند و مال عکاسی
 آنچه لازم داشتند بود بلکه آن بدن حق از همه بیگانه بود و حق
 در زمان وارد شد و حتی بگوئی میسر بود کفیر شرک و شرک که از
 نیز به طاهر عکاسی کرد گرفته بود و میسر بود کفیر طرف شد که مال
 کرد و وارد کرد و در آن علفه زشت و کمرک طاهر را حق نیز از میسر بود کفیر
 بگرفتند به میسر بود کفیر و نیز در آن بد بود تا آنکه میسر بود که آمد
 یک روز در منزل میسر بود کفیر و میسر بود کفیر و در آن میسر بود کفیر و اسم
 امر میسر بود که از آن تا رخ با هم زخم شدیم و میسر بود کفیر و اسم امر را
 محبت و فرق الدار و گفتند حتی یک روز یا میسر بود کفیر و در جمع فرقی بود
 به جیب خانه آمدن کفیر و در آن حضرت فطرم اولی را در آن ظاهره الفدا
 معین نمایند و ساعت اینجا غفلت کرد که فرستاده نیز پیدا کنی بود
 زخمه بود و روز بعد خبر دادیم

خبریک اندر در وقت سوره که ایامی فرموده بود رسول فریسه میبرد بخدا
 فریاد دارد و خواهد شد پس از آنکه در میان تمام وقت غرض گویم سخرا می فرست
 در وقت نماز گفت بانی است چو باید گفت کسی فریاد بر فریاد باز
 بر دافا نه زنت میسوزد ای فریاد در روز به پیشواز زنت میسوزد بخدا دارد
 شدند و از آن احوال پرسیدند فریاد میسوزد ما به ملاقات تا نام معلوم شد
 در ظاهر ادر حقیر را این دلها اندر فریاد میسوزد آه ای ویم گانه ای
 از بیت ازین سخن از مردم اقرار را لعلا رسید که است از آن آه بر آه
 نوشته در قفسه فریسه چای - یمن یا یمن در قفسه نزل که در پیش
 پوست را تبیین کنی اندر اجاب الله است غرض غریب وارده اند من
 اطلاع غرض غریبی حرکت که گفتند و نماند زنت آدر می دادم نزل را بگفتند
 ملاقات غنوم کم ملاقات در وقت ما با ملاقات در هر چند روز زنت
 ملاقات میگردم و از این رحمت غنوم و این گاهی به نزل نماند
 در این نزل صلح داشته هیچ عالم را ادرام نماند ترهیب غنوم
 فریاد میفرستیم در هر طبع نماند یک روز منین غنوم بر دلم مانع
 زنده در حضرت نظام اول در کتب صلح آن مانع زنده در حقیقت مانع

ناز خوانند از آن مگر آن عمل را بر دارم لواء در کف زخم ها را بویاری
 شیره خوردیم باغبان اطاعت در همه کج آن داد زخم تعدد باقی
 بگفت شد نیز بپاره پت در کف مگر از آن کبر در استند
 بر کف ملامت زیاده را ششود کرد که قنول فریسه بانی است
 وقت و آنار یک از کفرین فریسه جمع کف آورده بود در اهل
 در تمام را اعلی لقبه چند بود در شمال بیکر حضرت عبد الهی و مال
 ما که حضرت نظم اول را که در فریسه در طبیعت طبع عنفوان در کف است
 در کف بدو در لقب کف بود هر کس بی آفات میگرد -
 یک اورد از آن در فریسه عنفوان که در تمام اسم برده اند که کف از
 شهادت حضرت نظم اول که قنول در آن اسم با کف لقبه عبد الهی
 برده اند لقبه نام برورند کفین نمایند بلکه آن لقبه نامی باشد
 فیما بین شریعت قنول در آن از امر یک در قطع را بود پیدا
 کف بود بکار ابرو تسلیم نهاد در حضرت نظم اول کف یک نام داشت
 ندر که آنجا نیز از افره در دوزخ از اهل کف کف نام داشت در کف
 بوی شرف آن دادند کف نیز را ابرو را از روی کف نور در کف

بگوشند و هم بر این جهت خوانند و تصور است که خفته تعلیم او باران است و
 که رفع طرد کنند سر از آغوش آرم بگفته بگوشند و تصور یاد کنند گفته بود
 نیز گفتن شدند و که میرزا امجد ز نور را نوشته بود که علماء شهر را
 بنویسند او گفته بود فقط در خواب بنویسند بگوشند بگویند من بنویسم او را
 قدره تر شد و آیز را امجد از بر سلاطین بدست آمد و بگفته شدن
 مال بود در راه است نوشته بود که نیز سید را بگوشند بنویسند
 او در زمان مشغول دعوا هستند عندی نام بداند استماع خبر قتل او چه
 خوانند کردید باز نشد بعد اظهار امید آگوش بگوشند قتل او کرده بود
 که نیز نشد گفتی بعضی با خود برده است در اداره ندارد دیگر فراموش
 کردیم گفتن تا این اسم قتل آن تا این که را اهل کجا بعضی بلکه از قتل او است
 نشد بعد بگوشند بگوشند -

بیدا کردن بگوشند آن بگوشند که در آن تر باران خفته بگوشند
 ارکان را دلین بود -

بیدا بگوشند آن بگوشند که در آن بگوشند بگوشند آن بگوشند
 آن بگوشند بگوشند بگوشند بگوشند بگوشند بگوشند

این زنتی بودم دردم در درازگی است در میان زنتی آن که
 یکدفعه کفتم با حقیر بنام علی را بطور دارم گفتند صد است آنچه
 اصرار کردم سر قریب عنقی در می ندارند با لاف آفرین مسو نکند
 غره کردم که چنین عکس پیدا کردم نرد آفرینند از قریب تمامم -
 فراد آفرینشتم نه با نه گزاشه خانه این اطلاع داده بودند
 خانه عکس را درین بر دارند قدمه خانه مسو نکند همان طور غوره
 بعد از هر افرودم تا تیر قنوسه خانه را فرستاده اند که عکس را
 با نبر عکس را در یکروزه آوردم فرود آورده قریب عنقی بودم
 یکروزه در گرفتار فایده که سید هلال در حرم این سبب کرد چون در
 خانه بجای آوردیم حکم بود فایده که سید هلال بنام تسبیح به بر سر آفرین
 عذرت کردی حقیر این نکرال اولی گفتد حقیر در زنتی بودم و دردم
 یکروزه فایده که سید هلال در مکتب فایده که سید هلال در مکتب
 زنتی این از زراعی هفتام برار این شرح نرزا با فرمودند
 گرفته واد آفرین محبت نرزه شنید آفرین زنتی زنتی عکس که شده
 به سینه که یکی رسد مرا فرزند عنقی بگویند قائم بود که عکس را

جامع بود که حکم کرد و خود استدقیق آن امید صلال را اظنه ادرم عمر جامع
 از آن زمان که بکلیه سکه که خریدار در کار ادره آمدن فایده مند در
 را از دلان بر سر دارند به شرح فایده آمدن امید صلال را بر داشته هر
 را بیکدیگر که بر سر دارند نیز خریدار آن حق عفو که بکلیه را از قیاف
 حیرت هم آمدند و در از حیرت با شرف غمناک نبود بلکه از تم نصیر را گفته
 فرموده آید صلال را ای حیرت بکنند که من نیت فقط میگویند از این
 برود و کمان دارم با آن کار و شرف باشند اگر احوال ناگنی آید که را
 برودند بسیار در عین حیرت بنده و امید صلال را از حیرت میکنند
 اگر نگردد و شرف در خرید برسد فدا صلال طوری شد اقیاب آنست
 آید صلال بر عزم صنی که با هات نیز جامع از طرف ادره شروع صحبت
 عفو بود با محبت بگردد و شرف از آن عفو در همه بگردد حکایت خریدار را
 عفو عفو اظنه بدین تا کتیب مسکن گو فدا صلال کتیب بدین نظر
 بجز این علما از نیز بر سر روزه و کتیب عفو بر آید صلال بر عزم
 در اینها عفو عفو همان دلها آمدن بعد از شرف روزه و کتیب عفو رفتند
 کتیب و بارگ شرف شدند

با در بگردد چه حقیقت جدید، بلا سلام از من بر او بگردد که با تو لغز
 علامت در رد امر به نوشته از بعد ادیک گانه بر عیون کفلا کرده
 بود که فقر و کمال تا را شنیده ام و انوشیروان خرم با این فقر و کمال
 درین صفت مردم را که از فقر به فقر می آید یک روز رقم کما عد
 حقیقت را اراده دادند و فقر را جواب نوشتیم و این فقر را با تو
 فرستادم مردم درین زمین نماند و اینگونه فقر را از تو که خوردن
 را تسلیع و غیرت از ما بل بپذیرد، و این امر را به او از علماء نطق
 انان بگردان ما می گویم فان بگردد در تحت باد کف او در ازان
 تا احوال بگردد پیدا شده همه کله سیدان بود در ازان تا تمام
 در تیره او را آنگاه فیتد ما رخصه گهر و فقیرت با ما بگردد خود کس بود
 می گفتم که در فقر جواب دهن او است که شکر گوید -

بگردد ما می عدل الکر مردم که از غنا و محرمین که شکر گوید
 بگردد از ترا فرستاده بودند که از کتب لایه هر کلام با صلاح
 بداند در تحت باشد بخوانم بپرده ای که نه من و قنات را
 دل بپذیرد بگردد آنگاه آنکه در روز اول عید نوروز چه

حواله آن نیز گرفته گشته که در این خصوص تقصیر را عیبه نگردد نوشته بفرم
 و مع بعد از گرفتار حشر فایب نیز در این در آن اطراف بودند
 مطلع شدم در دوزه خود را به تیریز رسانیده تقصیر گرفتاری را
 اطلاع دادم بپوشیده نگردد تقصیر اول از نوشته بود که عیبه
 درت مهمی است و خود نیز در آن است بجهت آن که چون ادرا
 (افعت الممالک) حاکم میانه بود آب حشر غنی به تیریز نوشتار و تقصیر
 چهار سال بعد از سه روز حشر میانه بود آب به تیریز وارد عیبه شجاع
 آمد که حاکم تیریز و نایب در آن بود در ملاقات قدر استند عیبه
 در حکومت بانی هستی بایرود چه کار دار فریب میدی امر عیبه
 میزدند در این باره بخیر عیبه بعد از سه ساعت تیریز اول آورده
 شب را از حشر زد بخیر بودن آورده بود به حکومت آوردند
 بعد از یک ربع ساعت تقصیر اول او را از پیش عیبه شجاع آورد که حاکم
 تیریز بودن آن نیز بایرود خود در آن تا نمودن عیبه تقصیر نامه
 بفرستیم در ساعت از یک گرفته بود که در تقصیر نامه خواسته بود
 وقت گرفتار فایب تیریز در آن در آن است (امرا و اف پیر تقصیر)

قدم هر روز بر آس کف دست را بکوبد این دانه و بوفد تا سه روز
 روز کارها را انجام میدهد بعد از ۱۵ روز مضمی همین بخورند
 سواران سون ششم هر روز به میانند آب زخمه حاکم میانند آب
 نظر بر ادرت مضمی بر ادرت میانند آب زخمه حاکم میانند آب
 آمر نطق در دست ۱۰ روز در حکومت قفسه نان بر میانند
 کرده در عمارت حکومت مکه روز کفایت بود آرد در مضمی را
 در کفایت بر آن کفایت مضمی بخورد و اغیار خوشان سه روز
 سال بود از دست ظلم این حاکم رفت و بوفد و این ترا بکشد
 بکرده نیزه شهر از دست کفایت به بنزد تمام کفایت و ما
 بر کفایت اغیار با این است مضمی بکشد بکرده مضمی بخورد
 رفت المانک حاکم میانند آب در دست او از دست او از دست او
 پست تر آن ۱۰ روز بر شهر فهاه تر آن وقت کفایت خج ۱۰ روز
 گرفته بود که بر او را به بر تر بر تر در تر از حاکم حید میانند آب
 بر گرفته بوفد فقط در حاکم حید میانند آب در دست او از دست او
 مضمی کفایت بوفد مضمی بخورد مضمی بخورد مضمی بخورد

اوقات با تروان اسکا و زقنه شمرطه و را نقدر تیر سر حقه قنار
 ده ماه با سکو زقنه تا بر سطح فایه آنگه سکو نه از ارفز من آمو
 بر ارفز لیکن قننه آرزو یگان منایه آنه نازل تر سید حین و
 آنگه لهر تر سر قدر نقدر لیکن تبدیل شده چهار زقنه
 یعنی قنون در سر تر سر داند شو امن در آن شده از رسم
 از سکو عام فانه و احوک و لکن به تر سر قننه بدین مسیو
 کله زقنه محبت از آمدن در دهه فایه آنکه فرموده کنار
 آری چار زقنه اند و تروان اسکا هم آمده آری غیر عرض کردم
 اگر لیکن نیس با تروان اسکا هون تا میگردم شفا مان دارم
 و وطن آمار در آنجا هزار و سیصد و هفت و آن سال پیش بعد از
 نه روز فایه گذر فاشد که تروان اسکا از پله بزرگ همه کشتی
 از دین آینه ما در سر لیکن آمار آمدند و شروع به ترجمه کتاب
 اندر کتبی و پیش فایه بزرگ ابو نصر سر زقنه حدیث علی ترجمه
 بر دلی میفهمند در آن بین بعد آن امر را که اگر در دین میفهم
 فرموده از دیگر نام میگردان قنون در زقنه همانا تروان

بهمانه در هر گرفته که وقت عصر تا هر یک باشد با توره یک مده است
 نماید صدمه ۴۰ را آنروز زفته ویدم در تقصیرمانه جمله از اقرام و
 قاتون است در هر کرم همه بدون آنس مدارش زفته
 تو زفته ویدم توره آنک نظر نیست جوان ویدم هر کرم
 یکدیگر را نقل گرفته بودیدم بر شیدم فرمقد علی آرزو دیشتم
 بتوانم مدار ز سافتی مشرق اندر کرم لیس آنرا در کرم حیات
 زیارت کتم توه القه ام نیز نقشه عشق آنرا در از زیارت قطع
 در او زیارت (مقصود زیارت) دیشتم آورده دارم فرمودین
 بگذارید شرمین مانند غرض کلام مانند نیز باز دارم چند ساعتی
 با توره آنک محبت کوه عالم محبت کوه سیرت احوال از سده سی
 احوال در القه بیشتر هر رسیدند نیز نهاده تا ارا مهم
 را آمد وزیرین ایامه کن دانی را اگر کرم فرمقد ما مدوارم لید
 از این کرمی دیگر با حیات متصرفین نسوا اگر ترفی غنچه خبر دیدند فله
 بعد از آن تکبیر دیگر مده است گویم و نیز مده است فقط بیرون توره
 بیان قاتون ویدم هر کرم صلاح اندیشه تر فتم

عجب است این مستشرقین با یکدیگر و بطور دستند در میان این معجزه ها
 در رسیدن بکند تو آن یک را آتش خفته گوید بجا به تیره و بطور دارد و
 بچنین تو آن یک یک میگرد عشق آما دکن به آتش را آبرو میگو
 بگرد و در هم تمام را بطور فایز این در لایست فسخ و خوش عدلی
 در مستشرقان است و این طبع و طبیعت که ظاهر شود در مستشرقان
 است مستشرقان که اینان فرستاده بودند

شرح حال قیام سید ابراهیم راقی که باید اطلاع اندازیم بمستشرق
 فرمودند که در مشروطه بجا آمدین تره او را گفتند اینک در آسید ابراهیم
 فرمودند بزرگم تره و در آن بالافانسه محل سخن با کوه حرات نظر دارند
 است آنوقت راقی را این طبع و طبیعت میفرستاد که در حقیقت
 انوار حقیق همان ارگ بلند در فرق بالافانسه نیز در این موم
 در بالافانسه بالافانسه است و در آنجا در تله دوست فرمودند و کوه آسید

ابراهیم هستند در اراکان و گمان کنان دارند بر هر چه باید از او تحقیق
 نمود و خطراتش بیشتر از اطلاع از او است بنابر این حال قوت قدری
 با اشراف است در هر کجایم رسیدیم با علم نیت است که در هر
 جانب آتیه میرود اسرار در این نحو است که در این کتابت عین ظاهر
 کسی نیست ایان در آتیه او را بخنداند و قطعا در هر سر می دم در
 مدتی عری رسیدیم تکلیف نمود نیز شد که همچنان فایز من و
 تقدیم نعت بود و در شدت کیفیت از فایز علوم و معنی من
 در فایز آن علوم نشینم می آید در خود سر او در آتیه اند آتیه
 در حضور هر ارت که فکر دارم لغوا به نیز از آن مقام چون در خود بر
 فایز نیز اسرار در این مدتی بود فایز ابراهیم آتیه
 صاحب در آن راه را ملوک اظهار ایان بخورد به اوقات
 بعضی در مواقع مردم حمایت می کرده می آید نسبت بکلیه این را
 بگویم و در آن سخا دارد در چیزی هستند منتفع شوند به عرض
 کردم تا یک برادر دیگر داشته آید در نیز او گفته اند فرمودند
 آنوقت فرغ من به ایام دیدنیان من علوم از پریم شرح حال ادراک

لیوم کبر در لیل او در مجلسی صحبت فرمودند و بگفتند ای شیخوار مجلس
 برو از عقب او را باره باره بکنند و از آنجا که در آنجا بود
 غدا سحر او بگفتند معلوم است که مؤمنان است و این ظاهر است و میفرمایند
 بقدر منزلت او را رسیدند و گفتند معلوم است در آن مجلس حال
 مبارک را آنجا است و میفرمایند و از آنجا که در آنجا بود
 از حال فایده بعد از این حقیر اطلاع ندارم
 در حقیقت صراحتی در حال مرحوم است و در حدیث از آن که او
 سید مرتضی بود و از آنجا که در آنجا بود و در آنجا بود و تقریر
 آنجا نیز از آنجا که در آنجا بود و تقریر از آنجا که در آنجا بود
 در حدیثی نیز در آنجا که در آنجا بود و تقریر از آنجا که در آنجا بود
 آنچه در حدیثی در آنجا که در آنجا بود و تقریر از آنجا که در آنجا بود
 تقریر از آنجا که در آنجا بود و تقریر از آنجا که در آنجا بود
 السلام علیکم و علی آله و سلم و در آنجا که در آنجا بود
 لهذا در آنجا که در آنجا بود و تقریر از آنجا که در آنجا بود
 و چه او را با آنجا که در آنجا بود و تقریر از آنجا که در آنجا بود

از حضرت تعظم ادرای خود در حدیثی در حدیثی که در این مورد عام
 تا صفا صاحب نظر در بیان این امر در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 کرده است قدر کرده است که این در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 است و قرآن خوانند و در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 اینها را کن بعد از آن در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 داشت آنرا در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 هر روز تازه و ناس که بعد از خود در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 یا سکر آمد که با من صحبت کند مرا با ای ناید من عصارا بر دستم
 گفتم چرا به صحبت آمد این عصارا من است گفتند چشم و نه بزنند
 به در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 یا ترا میگویند تا در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که

تشریف را بدید میسر است یا کینه و قیام خدا عزوجل شریف
 مؤمنین اولی مراعت از این تسبیح و خصل مرحوم پس - ای میکده جاهل
 معاصر در بغداد پس اندر خصل مرحوم با پیش آیر زاجی آقا
 مرحوم در بغداد کفرها تقدم غر بسبب الاطعم شرف شرافند
 آقا میرزا جباری با حکایت میکرد که با زنا فکنت میرزا جباری پس
 سر کار آقا فکنت برداشته با مؤمنان از جاهلان از قهر طرد
 میکنند مراحت فرمود بر روزی لازم حضور است کان پر از مرغ
 بود از خصل مرحوم بکسی ندارد -

اللهم انی استریر از خودی که از اولین طبقه مؤمنین حضرت
 تعظیم اولی پس شیخ کفر از علماء مشهور کفر فخری پس و کفر قرآن
 منقاد است حضرت تعظیم اولی کبی نبود مراحتی قرار فرمود
 بر سر سائیدن المراح و عرافین بیک سر پس در راهی پس باز
 شرف شرافت میکده حضرت تعظیم اولی در آذربایجان پس اندر
 هر تعظیم شرف پس این کفر از حضرت تعظیم اولی از تمام حضرت
 من الله و انی استریر المراح من غیر غایتی بر اولی با قرآن است

شریفاً نه چقدر که یک است ^۸ حقیقتاً نه چقدر در سرت است سوال تو لولم
 مکن من الواحد الاول لجلالت کتالحدی فی البیان
 بعد چند متوجه آنه نازل شریفاً نه در زوره هر سه تکرارت بخوره
 از سوال خود تو هم نه آنی چه که سوال لغوی از کینه او بعد سرت اردگر
 در بیان من و صفته در عظمت جهانی که کتالکتابه است نه کتالکتابه
 عظمت یکسج شریفاً نه بعد با خود نه ملا و شریفاً نه کتالکتابه حضرت
 من نظیره اسم شرف خواهم شد و امام او را در کتالکتابه خواهم کرد
 اخوند بهر باقر در عکاک کینه جهانی که شرف شد فایه میرزا امیر صفوی
 فایه من فایه نه عکاک کتالکتابه میگردند که آخوند بهر ملا و فایه عکاک کتالکتابه
 میرزا یکی گانه نرس که نه من بیان نوزده قدر شرف کتالکتابه
 در حال من استید که از عرف حی استم تو عین نظیره اسم استید یکی
 اف بر کتالکتابه بر تو
 ملا باقر در نزد کتالکتابه فایه کتالکتابه فایه کتالکتابه فایه کتالکتابه
 فایه کتالکتابه فایه کتالکتابه فایه کتالکتابه فایه کتالکتابه فایه کتالکتابه
 از شدت محبت او حاکمیت میگردند که این منور فایه کتالکتابه فایه کتالکتابه

که هر چه می بینند میگویند میگویند لهذا ایضا از آن جهت
 و شدت محبت او که او را از خود میگویند از گناهان میگذشتند
 ابتدا از نفوذ امر او در قفا زین به آنجا میرگرم او را یاد کرد
 علماء را نفوذ میبردند و در دست او را در هر چه قطع او را آوردند
 قیام فرمودند علماء بریند شرف تمام گویانند و گویانند جماعت زین در پیش
 جمع شده بعد از آنکه او را از او یاد و وقت دل و دلشک روای
 خدایسته اند او را حرکت در پیش میبرد که با تنوع و طبع جمعی سر خود بسته اند
 مانند نمانند خود شرف است یعنی اولی و با بگردان برده اند و
 ایرادان یا طایفه علماء است شرف است آنها را استعدادهای
 ۱۳۱۶ که بعد از ظهور تقوی بنده با ایرادان رستم از او هر آنچه از او
 در چهار زبانی ایرادان تمام علماء هستند (تصدیق کردند که تقدوس است
 قبل آنجا میرگرم یا نمانند آنرا از او ندا حق شنیده ایم یعنی تقدیر
 کرده اند از این کیفیت از هر چه اهل حق میگویند تقدیر کرده میرگرم
 و ایضا لا شکر علماء در شرف است او را یاد کرد که در حق معبودها قدم
 برداشته بود و علم با نیر محقق از هر چه تقدیر میبردند

بگویند حکایت میگویند هر چه این در عشق آید در دنیا است غنچه
 آید کریم را بعد بسیرم بریند بعد مادر پادشاه و در خواست دیده
 این نرایم بطریق خویش بعد در حضور فریبی اندر طرف شاهی
 آنرا دانستند دیگر نظرت از دو یاد نبردند این در آن در شاهی
 مانند این در یاد گویم میگویند هر چه آید از آن در آن در یاد گویم
 اول من آن یاد گویم بدین شرح آن کریم میگویند این در طلب
 در آن و آل مرزنجوبیت زیاد از اولاد او هستند و اول مرزنجوب
 شاهی همی بفرستند همی عبد الرحمن عهدت و عهدت و عهدت
 از بدین شرح آن کریم میگویند و اجداد شاهی همی در آن عهدت
 کینه اند و از آنجا آید که شریف و در آن عهدت همی
 در آن عهدت همی در آن عهدت همی که همان شاهی همی در آن عهدت
 هر شاهی است با در حرم عماران شریفان همی در آن عهدت
 از آن اهل شاهی را با حیات یا کثورت و حکایت میگردند
 نیز در آن عهدت همی در آن عهدت همی در آن عهدت همی
 به هم نرسد در آن عهدت همی در آن عهدت همی در آن عهدت همی

در کتاب آتیه آمده بود که بعد از این که در جهات و مسافتها
 به اطلاع بیاورند نوبت از سر سرایت در آن قهر و عافیت واقع
 نموده - که میگردیم از جهای دیگر که در آنجا نشسته اند و این
 دارم و یک نوع با آن اتفاق دارد در باره که در آن وقت غنیمت
 در آن نوع میفرمایند من میگردیم را این اتفاق را میفرمایند غنیمت
 ای مکه که میگردیم در اردان بود (ای ای بعد از هر جهت که میگردیم
 بعد از آن) ترجمه همین الیه میگذرد که در آن نوع غنیمت
 همانم تقدیر بود آنوقت همین که در آن نوع غنیمت بعد از آن
 که تا میگردیم و در اردان ملایم میفرمایند همین الیه ترجمه از
 آیه قرآن نذال میکنند که ترجمه آیه صد هم اندک بود مثلی
 لا یثقل عن ذنوبنا شی و لا جان (در آیه بیار که) مثالی
 ذرة خیرا یرثه مثالی ذرة خیرا یرثه (مترجم آیه میگردیم
 میفرمایند آیه اولی است بل میباید بود و اینان غنیمت بود
 از کتاب داده نذال میکنند آیه صوم بعد از این آیه میگردیم
 میگردیم در ساقی و عاقبت غنیمت میگردیم در حکیم است مترجم غنیمت

در کردت بعد از کردت بی طرف بوداری است و او در بار
 آن طرف (در کردت) عمارت آثار بزرگ سلطنتی دارند از
 اعداوت آن مانند آریخا آن اطراف پشور و سوات و
 از هر طرف تررد و ملذات داشته باشند با پیران کرم فتح
 که یک وقتی بی پشور آمدند در سال قمری ۱۱۰۰ هجری و حکمت
 عنوم تسلیم بود تا مدت اقامت بکنند و با آن کرم مرحوم ملذات کنه
 بود قطع بعضی - یک از آن کرم در کرم حکمت و در تسلیم بود
 در مبلغ مردم در یاد کرم ملذات آن کرم سفر نزدیک کرم در فردی
 فایده سمند در یاد مبلغ کرم ملذات آن کرم مبلغ سمند در کرم
 تطبیق در وجود خوف در این کرم و حکمت هر کرم است بعد از
 هر فایده معنی تسلیم کرم حتی مسعود الما کرم مردم کرم و قوی
 نیکو حال آمد کرم مردم را با مردم و کرم معنی و نام آن کرم یک
 از مردم به خبر کرم نیکو حال کرم او اقامت ما کرمه باز حکمت مردم
 کرم در کرم کرمه کرم - حال کرم ملذات آن کرم مردم
 بعد از ملذات کرمی کرمه کرمه کرمه کرمه کرمه کرمه کرمه

مرتب آنان آماده می آیند در سردان و از نظر او را بکشید می
تواند از بخواند -

فیه الحقیقه منار لیس در تاریخ ۱۲۹۹ که حاضر دانی هادی میرزا محمد
در مرقه تبلیغ غنی آن تقریباً در سنه ۱۳۰۲ هجری قمری در مرقه شریف
آن نیزه عالمی که غرض اسم نامور به تبلیغ تقاضای میفرمایند و در
این پنجاه نفر در گنج و یادگرم تبلیغ می نمایند - در کورچه
و جای از قدم یا از شاخه تبلیغ شرانند یا از یادگرم و در کورچه
الدارای اهل کورچه مرد شجاع بود در ایام جهان قدم از کورچه
رفته شرف شرف - در کورچه بازرگانی در ایام نامی لیس از اهل کورچه
پسر ملا علی بیابان و در کورچه عالمی که در بغداد لیس از اهل کورچه
بغداد لیس در بغداد که حقیقت نام اسکوتی لیس کرم لقب غنصر که
از کورچه یاد شده علی است که حقیقت لیس محمودی با وصیت
امیر میکند نیز حقیقت لیس -

در تاریخ سیصد و هشتاد و هشتاد اسکوتی از کورچه رفته
لیس زلفانه در کورچه که در ایام لیس در بغداد و در کورچه

کلیت میکند که بدین معنی است که اینها بر حق است و تصور نمیدانند
 بدین با خود بخیرانه محبت میکنند در فکر حضور امرای می باشند و کامیابی
 نام و لایحه ای در دربار سکوتی در یاد گویند تا گردانند اینها بعد از طوره
 زنده گفتند که ما بستم غیر اسم الله اعظم تر از سر مراد است و این را بدست
 من بعد خطه بیایم که بدین معنی است و در این باره گفته اند که در این
 معنی شروع لغت نمیکند جز آنکه میکنند همانا بستم ترا با بارش من فقط
 نمیدان این مطلب معلوم این که بدین معنی است و در این باره گفته اند که در این
 ۱۲۷۷ نیز در این باره این لغت است امری که در این

از این که از آنجا که ایران بخند که میرزا اسمعیل بن میرزا محمد لایق که از
 تسلیع شریک از همین نزدیکی بود با اردان تخریب افغانی میکند و در این
 اوان فایده میرزا آقاخان حکیم پسر اشع مهدانی در اردان مشغول
 طبیعت بود چند نفر تسلیع عنقی بیخ و سر ترا حایب در اردان
 بود فایده میرزا آقاخان تخریب را با بنی طوایف تخریب است که
 بود در تاریخ ۱۲۱۵ بعد از خط از یاد سهم تقیرش فرصت
 پیدا کند در عهد لوردزیک تخریبی در اردان عنقی از طایفه اهل

از رآت اروان چند نرسه شده این برکت سدا انهم ز بار شده
 در یک قرینه آرتوز بعد از نفوس انقدر شده مانع نش یعنی سید برکت
 نیر رآت در میان این بگفته اند که در وقت طلوع آفتاب در هر خوانده
 بعد از بیخ نشسته سید برایت این صحبت کرده بود - در طرمان انقلاب
 حکایت من الماع در محرم ارانده بان اطراف تان و با و در تان
 فع تلف شدند - خود او بعد از تقدیرین سمرانه نشسته در این
 وقت بر عیت الهی نوشته اند -

در تقدیر فایده ای از سیدنا بر محرم به کس تجارت کرده اند و در این
 و در سیدنا سیدان صحبت داشته اند بعد از آنکه در وقت طلوع آفتاب
 بعد از اینی بعد از آنکه هزار و سیصد و هفت صد و هفتاد و هفتاد
 بعد از آن - در یاد کرده در تاریخ ۱۳۰۰ چند نفر از نفوس سیده بودند
 یک گروه از سیدان که گفتند فقهی حکیم را تا با تدا در مشغول شدند
 بعد از آن که سیدنا بعد از یکم اردیبهشت مورف ساکن آباد را که در
 قاسم در یاد کرده بیخ گم بود در این تاریخ فایده از آمدن سید
 خروشی و آرزو عبد الهی با یاد کرده و ملاقاتی بعد از یکدیگر بیخ گم بود

هر یک بنویسند بفرود آید بعد از آن تا در آن تاریخ
در یاد گرفته شود بفرود آید -

باید که خوب بنگردد امر بسیار گویا تا اینکه در تاریخ ۱۳۱۴ بود
فایده بسیار است از آنکه در قره باغ در قره باغ تبلیغ شود
بفرود آید از آن محلیه؟ عالم بود بعد از خلق و ثابت در تاریخ
و نافع است در بلاد فانی که بعد از نظایر و گمان تا در آن زمان
گردد اول فرزند رقیه و بعد از آنکه در سنه شریف مرند را تبلیغ
گردد. این بلاد فانی خیر دارد هنوز که این بلاد فانی هستند که بعد از آن
مرحوم میرزا آقاسی در بلاد فانی آمدند و در آن وقت غنی و
از عیبت خود نمیکنند بکنند که صد کنند او از عیبت فرخ و خبر
شود از آن عیبت خودتنگ آن آید که صد میکنند با بلاد فانی
که عیبت میکنند که بعد از عثمان در حرم تقدیر میشود بعد از آن
با عیبت بفرود آید و او را در آن وقت بفرود آید که خوب است از
امر او اطلاع حاصل شود به تبلیغ نماید در بلاد فانی عیبت
باید را تبلیغ بفرود -

در درنده قفقاز آن رفاه نامی تسود و عشق آباد همی بستند
میگردند تا آنکه کوه سوار گیتی شش کفن کفین لبس آباد میروونی
میرسد اها - در درون آسمان غرق شش حرف ن پهل و نرزدت دنیا
خیزد و در شش پهلان هر لایه رفقه فاشم با بد قوه و ندر آتانه بند
بمال غنا سقا تبه او تو کلهی مگر کنند با در شش دست قله حرکت و آتون
به دانزال رفقه لوار و آتون شده برگردد میرزا حسن معتم بزرگی
رو تا آتون می بیند که لوار شش به دانزال میرود آسمان کجاست که
میرغا هفت سگونی تند میکنند و مردم را اندر آتانه میکنند تا برس
موتور که میرغا هفت سگونی لوار را آتون شش رفقه از
دانزال آتانه رفاه را میآوردند که آتانه از امر هجت میکنند بعد از
عشق پر گتایه بر که در عشق آباد کلهی موتور در عازم زیند کوه
یا آتانه میکنند رفاه را دیگر مثل خود همی دیگر سینه میکنند هجت
اها - لوز عشق آباد کلهی بود آتانه رفقه ترفن سل عازن
شده در یکا ذنه سگوم اها آن ارفن یک قریه تانه فریداد عشق
حصار دار و عمارت به دم فانه سماور در باید سر آتانه رفاه محرم

که اول مردن است یک مردی که در دست فتنه و در هر دو بدی که فتنه بود
 او را از حضرت عبد الله آوردند تا مرتبه ابتدا و بکنند را الفتنه
 از دست بکنند بقرایف آن ارض یک از اها بگرفتند و را
 در کت و کت را بر این بعد از آنکه بدین کتف از این کتف را تا کرده
 آفرینند و البته اندر ستمش اخطارم را از این بگردد آفرینند
 انداخته می گویند -

از فتنه بزرگی اول کیسه ایان آورده که در میان مردم است در
 باد کوه در سدن لغت مربوط که میر حیدر کتف از اول در میان
 بعد فتنه از بزرگی لغت ایان را بکنند را کتف -
 در تقاضای آنچه بکنند حقیر میاید فتنه بکنند را اول بکنند
 اسد را در کتف تا فتنه از اول بکنند در میان با فتنه
 این یک کتف بکنند را همان کتف بکنند را فتنه از اول بکنند
 از مجرم و بکنند را بکنند را بکنند را بکنند را بکنند را بکنند
 تا بکنند از باد کوه بکنند را بکنند را بکنند را بکنند را بکنند
 بکنند را بکنند را بکنند را بکنند را بکنند را بکنند را بکنند

آمدن جو شکر حیات مینویس

در برود از لذت در بر نیز یک استعجاب سید عالم بود از معانی
 تا این وقت که بود در بر نیز معجزه از عالم یک بود عجب اسرار
 نیز در توحید میرا شفیع بود بقیه بر زنده از اول را در این برگشته استمان
 شود نیز آنچه می آید در بر در بر خود استم محبت کنم در پیران کسوی
 زنده بود تا بوسه از او بر رکت گفت میرزا درم بدویم وقت گفتن گو
 یک نیز بدو ازین با برین عراف بود بعد از بر حجت صاف صلاح محققان
 از او فرمود تا سینه ۱۲۹ او را مقننه نمود مؤمن بحال مبارک شد
 یک پیر که حسن با را می ده که در توحید شیخ لیاطم پیران آن ان عطار می بود
 از آن استعجاب بگردد ز سینه جفا میفرمودند بود آن قرآن حکیم بودیم
 کیسه جفا را گرفته میگوید نیز در آن قرآن است حواش میگوید که مانند است
 بر یک مردم محرم گفت و کائنات را در آن میکنند روق آن شکر عدل
 و اولاد را که است زنده در او در بر چند آن با این فوت کنم اولادش
 بعد از آن عجب صلاح مؤمن شدند فاضل خوب بود که هر چه در
 یک پیران رفاه هر چه بود میوه صمیم با از هر صفت آن اولادش فصل

و بعد از آنکه همه چیز را در آن روزی بودید و همه همه کنیزان
 ایشان از خانه است آمدند و در آنجا در آن سلفی بحال با یکدیگر
 صدا که بعد از آنکه همه غله در آنجا بود و آنجا خورند
 در محفل بود که همه چیز و چند نفر در میان عالم بودند از آن
 همه اطلاع صحیحی که در آنجا بود در هر جهت از آنکه آن روز
 پانزده روز بعد با این صلوات میکرد میگفت بفرستیم خوام رفت
 حال است در امر حضرت قطعه اول قدم نزنم - بگردن نیز از صلفی آید گفت
 فایده همه اطلاع بر آنکه آنجا را میخواهند منت مکتوب شدی کنید
 برکت مهر خلیفه کردم غلامش هم تغییر کرد و گفت حال مظهر شدم
 آنچه مطلب است بر آنکه بر آورده شد از در حد در آنکه لیره بنام
 ما فرغ نداد و که این را از ما وقف نه فرج نماید با این بعضی
 پس آید در آن روز و محفل چند نفر که بعد بحال با یکدیگر
 دیگر بعد از آنکه همه اطلاع صحیحی در آن روز و اطراف آنجا
 در آن روز همه که بعد از آنکه در آن روز همه در آنجا
 تغییر یافته از آنکه در آن روز همه که بعد از آنکه از آنجا

پس در ظاهر ظاهر که موافق کفون را با کفون نوشته بود از اول را بر دست
 لیکن نوشته مشرف در ضمن شش بهین فقره را با همای که در اول هر فقره
 کرده اند که در این برکتی چندند در این نوشته از آن که در ضمن حکامای که
 کند و در یک فقره است یعنی یوقول نزدیک آید که این از آن
 است که در آن در آن چند فقره که می بیند که با آن در هر فقره
 اما این مانند یک فقره از آن تر است که در آن نیز است که از آن در هر فقره
 در آن در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن
 نیز از آن در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن
 پس که می که همای که در آن در آن که در آن که در آن که در آن که در آن
 مشرف نیز در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن
 در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن
 خود را بر آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن
 پس در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن
 در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن
 گفته اند که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن

اینها را در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن

مع مضر مغز شش هم آید زیرا ادر در حدیث قبول تمام است بعد از آن
 شروع به بریدن سرد و تر کنند در غایت مکان کبود آید زیرا
 ادر بخت شکر برکت کما می گوید از کما کردن او در این
 دست را نیز از کما برکت کردن در شکر است بر غایت شکر برسد
 بعد شروع به بریزان صافی دریزان ادر صوفی - از بخت آن عولفه
 فایطیب آید از ادر صافی که در آن است آن طرفه را ادر آن
 میورستند تا مراد این است و اگر کما در شش آن طرفه است حکم آید زیرا
 کما را حکم طبع است آدم میورستند بخوابد بعد از رسیدن طبع بخوابد
 در اوقات حکم است شکر را میورند مقهوره شکر در شش آن طرفه ترند
 آخر از در قدرت آن یک فایطیب بر شکر است بر او با فایطیب قدرت
 نعل اول یک است تا شکر تقریباً است قدم نه علم دارد در این
 قدرت آن کار و نیز است او در در وسط است مرتبه هم
 اهل است این فایطیب است

قصه نقص در بر سر

بعد از معوضه حال قدم غرضه الا عظم نزدیک در شش آن طرفه است

غم یک ملت از کار کوشش بی فایده از افغان بخیرتر مگر فایده نوری معلوم
 حرکت مکن سرافنده مبارک ز فتنه مردم بهان ملت حضرت عبدالمطلب
 از دافا ترسیده بند از در خانه مبارک مردان آسمان به نرسد بر جان
 فرسود فرسود تا من با در حضور یک از کوفه ها نیت که ندیده معلوم
 ز فتنه به دم ملایم رسیدند به من فرسوددم از با سعید تا من برگردم
 بعد از آنی هر جهت فرسوددم در ملایم کوفه خلوتی بیدار کن
 باعث وصال فرسود که سرورید ترس ز چنین قصه سرور خود ابر عبود
 چه خواهد گفت جز بیکه عنوان نیت تا تصدیق بود فرسود فرسود
 نیز مطلب ایگی اگر کن در شتر تو است با نرها هر قدر که با نرسد
 آبریم و حال بید که نرسد / آبریم با نرسد در عشق آنگاه در قصه با نرسد
 واقع داد با سادات دلو که بفرستند یعنی یک سادات در بر دین شتر
 خود را الحقت که خود است بکشد خود ترسدش عشق کار داد را از عهد از نرسد
 خود شرافت هر که نرسد عشق آنگاه در چون راه داتون نمود از صورت
 قصه پس از نرسد بود رسیدن نرسد خود را از عهد هر کس معلوم نرسد
 مدین که بود که نرسد / بیدار بود نرسد / این رسید که نرسد نرسد نرسد

کار تقصیر دارد و در میان دو طرف یکدیگر را در حق خود مقصد آن
 غرض دکان را از یکدیگر گرفته اند و در میان آن یکدیگر تقصیر و کثرت نیز را
 بعضی آثار که در میان یکدیگر گرفته اند و در میان آن یکدیگر تقصیر و کثرت نیز را
 در عشق آن با یکدیگر نبوده و کثرت با یکدیگر نبوده و کثرت با یکدیگر نبوده
 عشق آن با یکدیگر نبوده و کثرت با یکدیگر نبوده و کثرت با یکدیگر نبوده
 مگر آن نباشند و خطا در حق را هیچ است و در میان آن را انور و در حق
 از آن اتفاق افتاده و بعضی این مردم در میان یکدیگر با یکدیگر در مردم
 خسته و مریض و بعضی این مردم در میان یکدیگر با یکدیگر در مردم
 یاد کرده اند و نبوده و در میان یکدیگر در میان یکدیگر در میان
 و کثرت با یکدیگر کثرت با یکدیگر کثرت با یکدیگر کثرت با یکدیگر
 در کثرت با یکدیگر کثرت با یکدیگر کثرت با یکدیگر کثرت با یکدیگر
 پنج از راه طراده که با یکدیگر کثرت با یکدیگر کثرت با یکدیگر
 میان مردم در میان یکدیگر کثرت با یکدیگر کثرت با یکدیگر
 آنست که در میان یکدیگر کثرت با یکدیگر کثرت با یکدیگر
 دیگر راه طراده که با یکدیگر کثرت با یکدیگر کثرت با یکدیگر
 بعد از این مردم در میان یکدیگر کثرت با یکدیگر کثرت با یکدیگر

غنچه در جواب در بطن خود ما هم قطع مریع مبارک با قناریه چهره رسیده
 در قیافه این نایب است که از آن غنچه البته در هر امری آن نایب
 رفعت و منزلت و حقیرا طاعت غنچه در تقدیر آدر در کارها
 همه تصفیه کند اطلاق بودی که هر چه بفرستید ما هم در خدمت
 باشیم در این اداره تفتاب و هم از آن حدیث باقی آنرا چنان
 از آن در آنجا را استعمل غنچه ما هم سیدان شدند
 و او را از دست این نایب در دست ما هم حقیران
 گشته آن از آنجا که رسید خوانده از آن خبر از آنجا
 مل اورا میرزا اخیل نکر کردتانه من فرستاده اند از حجره
 بیازار مرتب دم کار در میرزا اخیل رفعت رسیدن اوران
 شهادت را گفت بنا کرد رفعت با یک گفتن دیگر حال دیوانه که
 گرفته یک علت توبه از آنجا که در آنجا قبر حضرت عبد الله اردو
 تریتم پیدا فرمود بعد نام را گفتند نه لا حزن کم این سخن
 خود بر سره حیا را میباید که با توبه در جواب در این فری
 عبیدن تجاریه هم از آنجا که در حرم توفیر را در آنجا که برگردند
 معلوم شد یک اوران با هم قناریه که در آنجا هم حیا را در آنجا

این نام از تقصیر خبردار شد و آن اوزر خود را به برادرش سپرد
 در خانه خود را خلیل نامید و در آنجا آن دست نمود و بگریه
 میخوابید بر آنکه این دلیلی عازم اطراف آذربایجان شد
 بگردن نمود بعد حال برادرش آمد که گریه می کردند زنده بقیه از
 آن در حال برادرش را خلیل خواندند و خبری نداشتند که من در روز
 است از ترس اغیار از خانه میروانم بزدن تمام نام از نمود
 همی را در خبردار شدیم که خلیل در حضور رفتند و ما هم گد
 ایروان که مبلغ تمام آن اطراف است و آنرا بعض
 کند و با حال زود در حوض ملکاتیه دیده با یکدیگر می بینیم
 پس اندامی که نمودم و بعد به قانینه می رفتند و در
 می بیند از هر حدی که چه تدبیر از خود کردن مانند از حضرات
 ترسید در ره خویش چون غریبی در راه با نوبت که کسی را نرسند
 الا در آورده در کنار کشته است اجابت یافته میزند فاش من
 در زندان است بر آنکه خبر از خود کردن نرسند اجابت
 نیز در زندان تدبیر که نمودند در فاش تمام که از آنجا در راه

که جوان بشود و بی غم و غمناک باشد و بی غم
 سر از میان وقت دلوان آن آید از غم و غمناکی
 آوردند در کار و در کار و در کار و در کار
 اجاب همان میشدند - در این بین که حال بود و نبود
 بعد از آن - همان که مرا غم بود و غمناکی
 در این بین که حال بود و غمناکی از غم و غمناکی
 فرستاد و غمناکی اول که غم بود و غمناکی
 که به گویم مرز و اصل بدان میگشاید تا آنکه
 همه با غمناکی که در غمناکی بود و غمناکی
 آن حال در غمناکی که در غمناکی بود و غمناکی
 نبوده و غمناکی بود و غمناکی بود و غمناکی
 اینکه که حال بود و غمناکی بود و غمناکی
 تا غمناکی بود و غمناکی بود و غمناکی
 که غمناکی بود و غمناکی بود و غمناکی
 غمناکی بود و غمناکی بود و غمناکی
 غمناکی بود و غمناکی بود و غمناکی

این محسن بیک که از او از هر که گفته شده روز تمام صلوات بر او باد این
 اهر در این حجره افروز شده بود از سه روز قبل این اهر جعفر را
 صد کرده بخواند تقصیر را او که گفت که برز او امد از ریه شیراز اصل
 تفریق شد در این سه روز دنیا فتنه میجو ملک مطلق در تمام اوقات
 شد بعد از ثبوت حدیث برز او علیل را او که گویند که عیبی را ایام
 هم نکرده عیبی را در روز جمعه هم میفکند و تفریق که در این سه روز
 است تمام سر را چهار تفریق داشت یک مبین ایام دیگر است و سر که
 گفت سازد آینه که در سر است و حدیثی است که در این سه روز
 نیز چهار تفریق میفکند پس در این چهاره باید از این سه روز
 فایز آینه که در سر است را در سر او برز او ایام حجره تجارت در این
 مال نیز در وقت صد که قدرت کهنه فرار که است تمام فایز این
 اهر در فتنه آینه که در سر است تفریق باشد نیز در آینه که در
 در آرزو امدی چهاره را بیدار که سر تمام فایز این اهر محترمانه
 برز او علیل هم در باطن کار خود را ندانند و تفریق در قدرت سر
 متفرق است و این سه روز در هر سه روز که هر از یکی پرده در این سه

تقاضای که نیز بقیه بر بقیه نیز یک است یعنی که اولی را خود
 بکلیه تقاضای که در فراغت پیدا کند بقیه این نوشته را
 که میفرماید شما هم در این مرقوم در شش ماه بعد از ما باشد
 فکر کردم نیز از اهل اهل نیز در این مرقوم را میفرماید که
 گرفته شده آورد می کند. قیاس این امر است که می دانند
 در این مرقوم وقت ما نیز است بقیه را که در حضرت عبد
 در این مرقوم پیدا کرده که در این مرقوم پیدا کرده که
 وقت کند و بماند لهذا حقیر قصد توقف کنی باز غایت
 این امر را با رایج آورد و میفرماید که در این مرقوم
 سرتیپ قبلی میفرماید در این مرقوم قیاس این امر است
 حکایت فرمود که حکم اوست با عذاب عفو فرموده عالمی که
 فرموده اند که هوای من اراده است در تو هم چنانچه ندارم
 حال کسی معنی کند این مرقوم تو هم بودی که تو هم این است
 از آنجا که میفرماید که در این مرقوم کل بودی که در این مرقوم
 گفت در تو هم چنانچه ندارم و میفرماید که در این مرقوم
 گفت در تو هم چنانچه ندارم و میفرماید که در این مرقوم

گفته اند که الله را بکنند در امری که بپسندیدند بنام خود و در اصل خدا
 کردند بتدبیر کسی او از دست رفت فوراً بخود برگردند و خود را بپسندیدند
 بنا که بپسندیدند کردن که جماعت مطلب این نیست که ما خود را در اعمال
 زحمت کشیده حال و جباران عکس را در آینه پاره پاره که انداز
 اینگونه تعادلت تو خدا داد حدت عینوف با این اهر با اثر رفتند
 آنها که و طرز شدت بعد از آن جبار خود را در حدت کرد که عجب
 ظاهر و که حال در میان عینوف تا بعد از حدت حالندم عزیمت از اعظم محبت
 داریم خلدیم بعد از رفتن زور و فایده بعضی بعد از دلالت از فایده این اهر
 در زیر اصل وفای آفرینند و در این امر و وفای بعضی که معنی اهر است
 مسئله و در آینه شد و از این است که و عینوف که فایده این اهر
 بعد از آن شرح محبت عینوف و وفای آفرینند و در این امر که کفر مانندی
 هستند معنی نیز آیه عینوف بنا کردند آیه کتاب اندر شرح و کتب
 طهر را عینوف بعد از وفای عینوف است فایده در این امر و وفای
 یا الله تا الله معنی همین است که اگر ما میکند معنی دیگر ندارد و مفرد بودن
 نیز از اصل عینوف و در این امر که در حدت عینوف تو هم شرح و کتب شرح

هر که متعلق شد در این حرف را بفرماید که در حقش برکتند
 فرمودند یا ایها الذین آمنوا هر که در حقش برکتند
 عقیقتش خورا نرسد مادام که گوئی دشمن و فرزند بعد از آنکه
 هاشم که در حقش برکتند یا ایها الذین آمنوا او نباید نصرت
 هم که هاشم که در حقش برکتند را از سیدان بر این تدبیر عقیقت خود
 در در حقه خود را یا ایها الذین آمنوا نگردد آن در میان
 او را یا ایها الذین آمنوا محبت کند با یکدیگر تا یا ایها الذین آمنوا
 جمع آوری نرسد یا ایها الذین آمنوا هاشم که در حقش برکتند برکتند برکتند
یا ایها الذین آمنوا برکتند برکتند یا ایها الذین آمنوا
یا ایها الذین آمنوا برکتند برکتند یا ایها الذین آمنوا
 که یا ایها الذین آمنوا برکتند برکتند یا ایها الذین آمنوا
یا ایها الذین آمنوا برکتند برکتند یا ایها الذین آمنوا
 مانند هاشم که در حقش برکتند یا ایها الذین آمنوا
 عبد الوهاب که در حقش برکتند یا ایها الذین آمنوا
 کرد یا ایها الذین آمنوا هاشم که در حقش برکتند یا ایها الذین آمنوا

هفتاد و پنج سال بود که در این شهر اقامت کرده بود و در آن روز جمعه که در آن روز
 بر آن کتب کرد بگفتند که بعد از آن که در آن کتب از آن وقتند
 در آن روز چه گشتند و از آن وقت چه آمد و در آن کتب کردند بی هیچ
 گفتند بی آن که بگویند هیچ خبر ندارم که از آن روز که بی آن روز
 من در آن وقت من بگویم که در آن روز که در آن وقت من بگویم که در آن وقت
 خوشتر است از آن که در آن وقت من بگویم که در آن وقت من بگویم که در آن وقت
 این امر در آن وقت من بگویم که در آن وقت من بگویم که در آن وقت
 معنی آنست که در آن وقت من بگویم که در آن وقت من بگویم که در آن وقت
 دیگر صفتان آنست که در آن وقت من بگویم که در آن وقت من بگویم که در آن وقت
 در آن وقت من بگویم که در آن وقت من بگویم که در آن وقت من بگویم که در آن وقت
 گفتند و در آن وقت من بگویم که در آن وقت من بگویم که در آن وقت من بگویم که در آن وقت
 مرد عید من است بگویم که در آن وقت من بگویم که در آن وقت من بگویم که در آن وقت
 زنده بگویم که در آن وقت من بگویم که در آن وقت من بگویم که در آن وقت من بگویم که در آن وقت
 ایها عیال که آنست که در آن وقت من بگویم که در آن وقت من بگویم که در آن وقت من بگویم که در آن وقت
 اندا در آن وقت من بگویم که در آن وقت من بگویم که در آن وقت من بگویم که در آن وقت من بگویم که در آن وقت

نصیحت فرمودند زیرا ایها اهل وقت شرف شما را به خود میرزاهل
 دیزرا حاصل انگر نکرد باز بعد از مدتی دروغ توصل بودیم چنانچه
 میرزا علی بیگدار در کتب الزاداره میرزا عیسی رسید خواندند
 خوب شد و بعد از او میرزا شرف گوید و خارج راه خوب است او را
 هم قبول دادند بدینند باز رفتیم تا مدتی این الزا طوا فرا
 گرد شرف رفتند بعد از مدتی با فای میرزا علی که سیدان و حال
 در شهر کجاست آنجا رسیدیم برگشتند نیز در حد الامری که
 در آنجا که در هر نظم نفر در وقت لکتر رفتند و در هر شهر
 لکتر اهل در آنجا نیز با انچه در وقت لکتر رفتند در راه
 این امر که نوشته شد و آنچه شریف را در وقت لکتر رفتند
 نوشته در آنجا نیز در وقت لکتر رفتند و در آنجا
 قبول ما هم است

باز بر شرف و لکتر ایها سید الامری که سید و در مدتی
 آمدند در خانه آمدند بعد از مدتی رفتند که یکسری سیدان
 در همین راه فای میرزا علی بیگدار در وقت لکتر رفتند

دیگر در وقت اینبار در کتب قدیمه از کتبات مراد حق کتبه
در قفسه سر کتب پانزدهم از طرف مراد حق باره کتبه
توضیح شد است آید در مراد حق کتبات مراد حق X

از مضمون عبارت بلاچین بر می آید که سید مراد حق
با آید در نزدی مراد حق سید مراد حق کتبات
توضیح مراد حق از کتبات مراد حق

توضیح مراد حق امر از کتبات مراد حق
یکدیگر در کتبات مراد حق
در آن مراد حق

۹ مراد حق / ۱۴۴

۱۱ مراد حق / ۱۴۴

مراد حق

مراد حق